

37.0

بسم الله الرحمن الرحيم
 لا اله الا الله
 محمد رسول الله
 ف ۱۱۶۲

کرده و با حلام مختلفه در ذیای متفاوت و افعال مفرح
 و مرکب و داج و درونی داده سخنان منجیب القول عن
 ائمه کرام و تکرار کمال عن معرفه صفایه و هزارون
 هزار تخف نجات نثار مرقد نور مشاهد و حلام و کین
 رسول الله و خاتم النبیین و انوار مشهد مطهر لقدم
 الله رسول الورد با الحق لندخلن السجده الحرام لاوله
 فتحاً قریباً و ان محک سلیه و جود و مشید کارخانه لود
 و ان محمد سرادق عز و تمکین فابل کنت نبیا لادم بیئ المشاء
 و البین باد صلی الله علیه و آله الطیب الطاهر **ساجد**
 جنین کوید حقیر فقیر الی الله العلی نظر علی کجود ارفعنی

تصانیف شی و نحوی و در طی فارغ گردیدم بخاطر این حقیر رسید

که تصنیفی قلیل اللفظ و کثیر الفحوی در علم لغت خواب بیاورم

تا طالبان از خوش آمد و ببناء آنرا بر محل اینی نهادیم تا امسک

شود و آن بر مقدمه و سی و هشت باب و خاتمه قرار دادیم

و این کتاب را موسوم بتعبد النظر نهادیم و در هر دو موضع سعی

در اختصار لفظ و استنکاف فایده آن نمودیم تا استنکاف

آن بکاتبان و طالبان آسان شود و الله التوفیق و علیه

الکلام **مقدمه** واد مشتمل بر دو باب است **باب اول**

در حقیقت رؤیا و آن معجز حضرت یوسف عم بود و دیگر

نصیر این خامه الها که مرسل بودند که ایات در رؤیا مانده

میسومند قوله تعالى لهم البشیر فی الجنون و در قصه حقه

الحکم

ابراهیم فرمود این آری و السلام این از محک نظر قد صد

الرؤیا انا كذلك بحری الحسین و دیگر آنری و بنفیری که

حضرت مصطوفی رسید در خواب بد که ملکی از نزد خدا

تعالی نازل شد و گفت لکن رسول الله و خاتم النبیین

و این در شب معراج در رؤیا حضرت مشاهده نمود

قوله تعالى لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لقد

خلق السجد الحرام الى قوله فقام قریباً و انما حضرت فرمود

رند که خبر خبر من ستر و اربع خبر من النبوة یعنی

خواب در صالح جزوی از جهل شش خبر و اخبار بنفیری

باشد زیرا که جناب بنفیر در شش ماه اول بعثت او امر را

در رؤیا مشاهده نمود و مدت بعثت ۲۳ بود پس بسبب

۶ ماه بعد ۲۳ سال نسبت و عم بود باین و این فرمودند

که الرؤیا خبر من النبوة المقصود **باب ششم** در انواع

رؤیا و آن شش نوع بود **۱** خلطیه **۲** خیالی **۳** استق

۴ غلظتیه **۵** دهنیه **۶** حقیقه اما خواب خلطه

النت که در بدن یکی از عناصر و اخلاط غالب شود و خواب

مشابه دیده کرد در مثل خون در بدن غالب شود خوابها

سرخ و در خشان خوش آید با خلط زیاده شود شمایل

و صورت محنت بیند و خلط صفر غالب شود جنگ و جدل

و اشیاء با حفرت دیده شود چون شغل و تیران و خلط

سودا غالب شود فرغ و ترس و مواضع سودا و بیه محفوفه

بیند و خلط بلغم غالب شود فرغ و ترس الهادر و درها و موا

سفید مشاهده کند و قسم **دوم** خواب خیالی باشد انت

که

نخستین اسباب درخت کرفه و
بکشد و بگوید یا خستی بد و او گوینده

که فکر بسیاری کند در امری چون خواب در دهان قسم خواب

بیند و قسم **سوم** خواب اشتها باشد و آن است که خواب

چیزهای ترسناک بیند چون کاس که عوام سکاچه گویند

و قسم **چهارم** خواب غلظتیه که از اجزای اغذیه منجم حاصل میشود

چون با نل و سیر و عدس و باد بخان و قنط و لحوم کثیفه

و اغذیه غلیظه یا آنکه افراط در طعام لطیف کرده **پنجم**

خواب و هندی است و آن است که در هین با حادثه روی

داده باشد بعد از آن زمان از اخلاط خوابها بیند

و قسم **ششم** حقیقی باشد انت که طعام لطیف من الکیموس

معتدل المقدار خورده باشد و با طهارت بوده و غیر

حایض و جنب باشد و اکثر ذبای صادقه از آن بطهر

این کتاب

اما باب حساب رابع لیلی را ابتدا از طلوع صبح الشب
گفته اند بعکس ماه و در احلام نهاری است و رابع
از صبح کنند **باب اول در دیدن آنچه اولش الف باشد**
از باب های بیست و هشت گانه هر که در خواب استخاره بیند
که در زیر سایه درخت میوه دار باشد لغت حلال باشد
ولی میوه بسیار بد بود و میوه تر زنی حلال باشد
و گاه تر مال و لغت رسد و هر میوه غیر اینها بیند ساز
کار خانه خود شود **باب صاف روزی حلال و آب بن**
عیش ناخوش شود و آب بسیار خورد و ارث سلطانه
شود و پناهی رسد و الامال و لغت بسیار یابد و
بزرگ جی شود و آب صافی را خاشقش برون آید
و اعطی

و اعطی شود و آب تیره از خاشقش برون آید بختش نزد مردم
نار و اگر در دو باب صاف غسل کند از گناهان پاک شود
و اگر غرق شود لغت عظیم یابد و اگر بیند آب تیره صاف
شد عیش ناخوش خوش شود و شاد و خرم گردد
هر جهت آب صاف عیش و خرمی باشد و آب تیره غم و سخت
است در خواب بیند که آفریننده در خشم عظیم اند
و آتش بفرود خنده غضب و بیماری باشد و اگر بیند که
طبع طعام کند جمله کارش بصلاح آید و اگر بیند که
آتش بران افکند به بعضی منبلا شود و خد کند و
ندامت بیند و هر نوع آتش خد کند انکس نفع

ببیند که در دست دارد شادی و راحت و انگشت نیروزه و سعت

در امور باشد و بیند که انگشت یافته است بزرگی و مال

و نعت بیند و اگر بیند انگشتش شکست از خوشی و از

یکی میرد و هر نوع انگشت بیند بر دشمن ظفر باید و شاد

و خم شود و ما از غیب باید و کمرده را بسیار بد است و خا

از است افتادن بیند و هر نوع بیند زن خواهد یا کنیزی بیاید و خم شود و اگر بیند

دیگر بیند مال و نفوذی باید و خم شود و اگر بیند ۱۴ که اهل شده اهل شده عاقبت و آخرت آن چیز شود و در

باید آسمان گداخته شد فراخ روزی شود آفتاب بدن

مقرب سلطان با قاضی با حاکم شود یا عالم گردد یا خورد

مراد نعت باید با افتادن نعت و نیکی و روزی باید بد

شدن

شدن بر دشمن ظفر باید و عیش کند در آب شو کردن و روشن

بود با حلال و بیه مال حرام باید و از انگشت چینی و انگشت

خوردن سخنان ناخوش شنود و انگشت ناز و در غم بود و انگشت خوردن مال حرام یا

بی رود فرج باشد در انگشت شدن بیا هی بین باشد

اسیاد بدن مرد را توانگری و مال بسیار باشد و روزی

شوهر بود یا سیاه را بکشد و روزی تنگ شود آب

ز مردم بمنزله از سنگی قیامت خلاص شود و استخوان بدن

امید زن و فرزندان مال بود اما مس و درم عزت و فقر

بود انگشت مال حرام و خصومت باشد و بیند که انگشت

او را سوزد مصیبتی باورسد و از سبب غم خورد

و با مال حلال خویش نفقه کند و از نگاه بزرگ برون

کند انار مال جلال بود و شیرین آن بهتر از ترش باشد
در خواب انگوته مال و نفع باشد اخیر کنیز و ما بود افتاب
و مس کار بد کند و غم برد انگشت دین و عزت طغری دولت
باشد و قرآن حفظ کند پسر بید خواب دیدن آینه
در رحم پسر باشد و شادی بیدار پسر شتم عزت و دولت
بیدار نشد در بازار و خطاطان افتادی اهل بازار از سلطان
بد بیدار آسمان بنیکه در هایش گاده شد و ملا
لنج میگویند راهد شود اهو در خواب بید که کلوی
اهو بریدی دختر یا بدش با آنکه فرزندش پیری
اید زده هاشمی قوی بود و اگر بید که در ان خود
دولت عظیم یابد ابلیس شیطان دشمن بوند اهنک

بید

بید بید پادشاه کرد و آب روشن مال اسان حلال و
بتر مال بمقت باشد انگشت نقره بید که در دست دارد
از جانب ملوک مرید بید یابد انگوته نفع یابد انگوته
سیاه از دستان بود انار و سعت دوری باشد و چن
از کسی یابد اسب در محنت کند و مراد هایش بر آید
و اگر بر آب سوار بید خود با پادشاه با حاکم و محبت
شود و بمحمد مراد هایش برسد استر باجر شود اهو فرزند
نوشه یابد **باب دوم در بیان دیدن انچه در اولاد**
بید بید خواب بید گارد و بنا و اخرش بخیر کرد و از غنها
بیرون آید و اگر محبوس باشد با داشته باشد خلوص
شود و خاصه انرا با و باران باشد با نلی نعت با نلی از غیب

خنا شد
برای خیر
کلور کند
در حکم از بید
احل اسب
خیره را با اسب
برابر بخت کند
تا زکیا شد
و غر خره کند
چهار برج
تا خوب شود
مجرست اشا
الله تعالی

باشد باد دید که از دهی آن بیرون رود بخلق دشمنی
کند و اگر بیند که باد در خیمه افکند پیشوای آن در آن
بمیرد و اگر بیند که شش صری با مناره را خراب کرد باد شاه
اندک باد بمیرد با قتل رسد و هر نوعی دیگر بیند خطی باشد
بر بشاران و علامات سیمای بیند در خواب دلیل
خطی باشد و اگر بیند که اندک اندک میاید از اجیف
و گفتگو در میان خلق پیدا شود و آخرش غمناک باشد
و اگر بیند که در لوله و باران با هم آید لغت و راحت در میان
مردم پیدا شود و هر نوعی دیگر بیند لغت و راحت
و صلح در مردم ظاهر شود بر باد اعطاء نقصان آن
اگر بیند که در کشتی بر باد با معدوم شد بپای باد پاک

عمر بنی

عمر بنی بمیرد و اگر بیند که دست و پایش بر باد شد کشت
و جمعیت عظیم باید و اگر بیند که دست و پایش افتاد فرزند
ندیش مانند آن بمیرد و اگر بیند که چشمش را بر باد ند
یا گور شد همکاران نیکو شود و اگر بیند که موی سرش
در آتش شد جمله هاست نیکو شود و اگر بیند که موی
سرش را ببردند یا تراشیدند میان خلق رسوا شود
و بر باد بیفتی در خواب چنان باشد و هر نوع دیگر بیند
خود را در خواب غمت و دولت و رفعت بیند بدست
بیند که مرده است چنان بنماز شود که از تربت آن دست
بدارند هشت بدن سرور و فرج و لغت باشد و اعمی
و بناوت و برکت بود باران بدن رحمت و برکت و لغت

و دولت باید برده دیدن سلطنت و بزرگی و حشمت
بود با فکر دیدن مال باید هیچ وارد فرزند و دید
کافی در از بود پادشاه دیدن ولایتان زیاده
کرد و پادشاه دیدن ندین و روزی حلال و خیر
و برکت و نعمت بود پدید مال حلال بود باران سلا
حرب و شتر بود و اگر بیند که پادشاه مجلس آمدی
ظلم و جور بشهرش آید بریدن دست و پای در خوا
بیند یا روزی جدا شود ایمان قوی کرد و عمرین
در از شود بر بید و ساز دیدن دران خانه مانع بود
بل دیدن از غم رهد و فرج باید و اگر بل از حشمت

بخند

پخته باشد حکمی پس باشد و بزرگ کرد و پریدن در
در هوا سفر بود و تقوی دیگر پریدن از خانه بجای
غلبه صفا بود و بالا رفتن و نیامدن با سفل دلیل
مرگ بود و اگر بیند که باز آمد سفر کند و سیلا
باز آید و پریدن مثل مرغان تقوی دیگر بیست
و ولایت و مال باید پریدن از سرای بسرای دیگر
توبه باید کرد پریدن از پای بر پای و دیواری
بدیواری دیدن سفر کند یا از کاری بکاری کرد
و شهر رده هاجم و حیوانان بیند که با و سخن گفتند
او را کاری عجیب بیند آید و از آنجمله که طمع بریده بود

بد و رسید چنانکه عجب ماند و علم و ادب حاصل کند
و غیر نیز و معروف شود بر بداند کلوی کسی ^{نکس} بند بوا
خود کند با مالش بیرون بزرگ عالم را ببند که گشت
محبت ببند سبب فرزند بود ببند مردم عالم
در شمل و شوند و حید برند پیر بدن لنگر ما
جلال بود بر ببند خوبه یاد کرد مرد مرا راه
بر ببند که بشکند بر نی هفت یابد و مرا از آن
بکیر بالا بدن بد بود صد قه دهد با عنا
بدن مال و فرزند بود و اگر ببند که بر بار نشینی
عزت و دولت یابد باز سفید پادشاهی قوی کند
و چو

و چو ببند و مال و پیر بود و اگر پادشاه ببند
که باز از دستان بر بدی و شکار بند ببند بد
سستی ملک از دستان ان برود و حکم شاهی مثل
باز باشد یعنی ملکت عجم بکیر بلیل ببند خوش
و نیکو روی شود و اوراد دست دارند و بط
دیدن بهتری کرد دو ببند نعت بسیار بود
بود و ببند ی سوار شد مرد آن زیاده
سود و بمرا در سد یاد ام میراث بود و بوز ^{سته}
دیدن خوشی بود بر هینه دیدن از خلق
بی باز سود بر بدی اعطایند فرزند یافو ^{من}

همی در کرد خود بپند بپند مرتب او بلند
شود پلنگ بپند از باد شاه با حاکم نیکی بپند
باب سیم در بیان آنچه اولایان ت با
تراشیدن عاقبت نیکی بود اما از کارهای بد
چیز کنند ترا زو بپند که در دست راست
دارد حاکم شرع و منصف کرد و تل دیدن
یافتی ملک و ضعیف بود و بر سر تل بپند که در دست
بویست و مظهری رسید ترا زو بپند که در دست
قاضی شهر معزول کرد و با همی در شود و عیسی
کرد در میان قوم خود تو یاک مال و منفعت

جلال بود ترا شپها دیدن بپند تا و یانه بپند
که بر سر کسی زدی بعد در هر تار یانه در همی ماید
و اگر از تار یانه خون بیرون آید بعد در آن بروی
در روغ بپند ترا سر سار خواب دیدن طفر بر
شمنان بود و اگر اهل دنیا باشد بر مال دنیا
حریص کرد و تنه و دیدن تراخی روزی و درو
باشد تیر و تیر و الت حرب بپند مرتب بپند
باید از سلطان **باب چهارم در بیان آنچه**
اولایان ت با تبا بپند گویند امری عالی را

از آن سیرزند که مردم نفعی کنند **باب پنجم در مرد**

بدن انجم اولان چ باشد چاه بنید در خواب

که آب کشیدی روزی با عالی نفع بیند چنان

روشن درشت بود خواند با مجلس دارد او را

بهری بد اگر غریب باشد بوی اید و فانی

الشهر عادل کرد و اگر سزاوار مهری باشد

منصب باید و اگر روشن بود تو را مگر کرد و اگر

بود باشد نفع بسیار باید با کنیری نیک جلال

و حوی و سیرت بخیر چشم تو و بصر و مال افزون کرد

چوب دستی نیک بود اگر جبر برای سوختن باشد

چو کان جنک و خصومت بود جمعیت بیند که نشسته

است شاید و خرم شود جواهر شرف دنیا و آخرت

و ابرو و خنث باشد جاد و با سباب خود جمع

شود جامه سفید بیند تقرب بخدا باید و جا

مدرسخ شاد و خرم شود جامه در و یا کبود

در بخوری بود جامه سیرت حلالت بود و اگر بیمار

در خواب بیند که جامه سفید پوشید البتة میر

و باقی انواع غریب و عاقبت باشد چاه آب نسا دن

غم عظیم باشد جلاب برود ده و ما نسا دن که کلفند

کوسید دیدن و خوردن دین پاک و علم رادب و خیر

در از و مال حلال باشد جامه پوشیدن جامه

سیاه برای عادی و زیاده غریب باشد

و غیر عادیراغم دانده بود جامه سبز صلاح و اسودگی

باشد جامه زرد بیماری و علت بود جامه کبود

صوفی و مسافر را نیک بود چادر زلفان پوشیدن

دین و مال بود چو کان زدن مال مراد غنیمت

باشد جواب تو بسیار نیک باشد و کهنه بد

باشد چناره میت خواه خود و خواه دیگر را

غریب و دولت باشد و اگر از چناره افتاد معقول

کرده

کرده چناره برداشت خدمت سلطان کند

چناره بدید بریند که آن در آمد فرزندی پس از بدیش

و عملهای رفته باز آید جلد حقان جلد و ما

بود حوال بنید که چیزی در آن میکنند چینی

کلاه شود و اگر بعکس بنید از زون شود

جاد و افه دیدن دشمن بود و اگر در اگشتی

مال باید و دشمن فنا شود چوین دیدن هم

دشمن رفتن بود چاه افتادن اگر ناب بود

نفع باید و حباب مکر و صل باشد چو در طفر

بود و ن بود اما نفعی بد باشد چو اهر تقی بود

جمعرات مثل روغن و غیره فراخی نباشد

جوریدین افتادن باشد جامه سرخ سیات پادشاه

بود و جامه آسمانی زیاده تی نباشد بود جامه شاهی

ببیند از کاهان پالت شود **باب ششم در دیدن**

انچه اولاد جی باشد حمام رفتی ببیند

که مبرود از کاهان عیال شود و غوث باید

جوری رفعت و نبشت باشد حوص ببیند که آب

خورد و آنکری و دیات باید بقدر نریزی حوص

و آب بر داشت چنان باشد حد و ما ببیند که گی

اورا میگوید مال بسیار و فرزند نکو باید حمام

ببیند

ببیند که تن شود با عمل کند از غم خلاص کرد

جی کردن پادشاهی و شادی بود حاجیان بخواب

ببیند که در موقف حاج نرود آمدند هر حاجتی

که دارد خواهد که روا شود خلق بریدن بخواب

سلطان آید حجامت کردن سنت پیغمبر عجا آورد

است حمله دیدن زن نیکو روی و خوش

طبع و توانگری و پاکدین کند حیوان گی روزی

جلال رسد جلو آفرینش دیدن خوشی بود

حاجی و رزق رفتن با مردم بد سرافقت کند حقا

ببیند از غم خلاص شود حلو ببیند مرد منی شای

گویند و در ولتمند کرد **باب هفتم در بیان بد**

انچه در اولان بخشد در خواب و بدن خدا ^{بنا}

در ان شهر عدل و انصاف و خیر و برکت بسیار شود

و درج بپند و مال و فرزندان بسیار شود خون ^{نفع}

اعضا مال جلال و توانگری باشد جز بپند که

خریده است نوکر یا شاه کرده و اگر بپند که فروخته

است زیانی یابد و اگر بپند که از خاندان بالک

خود و خدمتکارانش نامرمانی کنند و هر نوع

دیگر بپند فرزندان و خدمتکارانش نامرمانی

کنند **حاج** شدن خواندانش بپند عاقبت

بمقتضی

بمسفت مال پیدا کند خست **نجمه** و بدن سخنان

ناخوش شود کارش دشوار شود خست خام

از بزرگان و زن نفع یابد خاندان را در کشاد

زن بپند شوهر کند و مرد بپند زن کند ^{بسر}

جاصل ابد خاکستر مال حرام و ساقی رسد خون

و فتنه اگر صالح بود فرح از غم یابد و **تلا** بد است

و سفر کند بمقدار خون و فتنه و خون بپند که

تمام از تن آن رفت مرگش نزدیک بود **خرید**

شهر مال جلال بود و نرسد اندوه و غم باشد

خیر قوت باشد و باور **سید** مال نفع و مرند ^{شد}

خانه ساختن در هوا از خشت کل فریفته شود
 بد نیاخر کوشش بید که نژاد و اندامش شکست
 در فرج افتد حور خواب بید که بان الفت گرفت
 صلح بادشمن باشد برای مصیبت و اگر بید که گوش
 حور خوردی مال حرام باید و در کار خدا کاهلی
 کند و اگر بر حور سوار شود سلطنت یابد
 و کارش بالا گیرد حور در خواب بید زنی
 بسیار بدخوی کند و اگر چندی از اندام خرس گرفت
 مال حرام باید خرج کند بید بر دیگر اصفه و رکند
 خند کردن خواب اینده بید صدقه دهد تا از
 بی

این که در خون کم کردن نند بر سنی باشد خرگوش در
 در خوانده او در دولت و عزت بید باب
 هشتم در بیان آنچه در اول آن باشد اگر در
 خواب بید که در یوانه شده است عکس و مضمون
 شود و بر یوانه شده از اشیاء بهر مند شود
 در ختم شدن مال جلال باید و یوانه و اهل
 نامیدن با و گشت بدرگاه خدا باشد و بال بند
 از معاصی یوانه مال جلال بود و یوانه غارت
 کردن نیک بود و یوانه بد یوانه نام کردن آنکس
 از کار یکاری شود و فرود آمدن و یوانه خانه
 رسیدن معیت و مرد نیست خواه خود خواه صا
 در

خواند را دکان دیدن توانگری و مال بسیار بود
زن بپند شوی کند و عیسی باید و طعام صوم
کند دست مردم اقوام و بزرگی رسید و نذر
پیش افتادن مصیبت و صفر برآید بود و هفت
خسک شدن شکی روزی باشد و مل و سوز
و مثل اها که رباتی بدن کند مال و غر و جاه
باشد و بدی بختی مردان زن و زنا تر شوهر
و بیکان بدین زن و کثیر صاحب جمال باشد
روشن و عا باشد و شمس بپند که او را همی
خوردی از جهت زن مصیبتی بپند و از دشمن
ضد کند و از گاه بزرگ تو به کند و درخت
نفع

۱۸
نفع و بزرگی بود درخت میوه دار غنای و قدرت
باشد درخت مطلق مال بود و درخت کبریا
از آن ریزه مال و نفع رسد و از بدین می
و حرم باشد و درخت بدین و خوردن پشیمانی
بود درم و درخت مردان مال حلال بود و در
و نیکی بود و مردان را خواری و ذیلی باشد درم
سفید بدین و باقی مال حلال بود و پسر و غلام
و درخت و از آن شدن سرخا باشد و اگر
بهار و تابستان بود و درخت درم باید اما
در تابستان کمتر بود و بنابر بپند که کم کردی هر نوع
که باشد از خم فرج باید بک و بناد بدین بدین

باک و علم نافع و مال بسیار بود دستار دیدن سلطنت
و مرتبت و سفر و ولایت و عز و جاه و دولت باشد
دختر گرفتاری مراد بسیار بود و در و کدبان زن
صالحه و کدبانو و مستور بود رام آفادن مکلف
بود رجال و جادوان دشمن بود و اگر بید
که ایشان را گشت دشمن ناچار گریه و مال بسیار
یابد رجال بید دروغ شود رجال دیدن
نشسته بود بدان موضع که دیده است در آج دیدن
زن شکور روی و شکو کند **باب پنجم در بیان**
دیدن پنجم در آتش زبا اگر بید که در کاه جمع
و سائید لغت یابد ذکر مردم بخواب بید فرزندان
ابدی

۱۹
ابدی و اهل پیش رفاده کرده و اگر بید که
در گشتی قریج شدی دشمن عظیمی ببرد با **باب** بعد از
و می شود **باب دهم در بیان دیدن پنجم**
اولان رعد در خواب دیدن خبر مرگ
باشد رعد برق باران با هم بیند که فرغ کند
نعمت و راحت و شادی و خلاصی از غم باشد
راحت اسلام دیدن کفر و ضلالت بود و یک
دیدن کاه و بخیطه کند و اگر بید که بر یک
رفتی برج و مشقت افتد و غنم مکرو بیماری
رکوع و سجود کردن نزدیکی خدا باشد و بس
کم شدن خاری و ضلالت باشد و سخن بد

شود ریش در آمدن با اندام زیاده شدن
 ان مال سار و برکت و نیکی و طهر بود رک
 زن اندام مشغولی از قبل زن بود رسته
 در آمدن به اندام مال و نفع باشد رجحان
 شادی بود رزق بسند که بان سخن گفت
 با عریضه اطاعت کند و باده بسند مردی غدا
 و فکر کند رنگ زین حرص و ناصوری باشد
 رک زن با مردم بد الفت کند و بیمان رود
 بسیار بود و غوغا اندک رنج بود و باده
 بسند حرام داده او را قصد کند **باب یازدهم**
در بیان دینداری و اولاد زن مرد جوان
 و در مال و عورت و مرد و عورت و هر دو که در عورت

لا اکتفیت به از آب و هم خوشتر کند و بر جا عورت ده
 خواب بسند بخت و دولت و اسودگی باشد و بکار و همه در بخت
 بر خواب بسند پاک شود زن جوان منادی با کمتر در رخ در دراز
 و عیسی بود ز او مردم دیدن بسیار نیک باشد و هر طریقی است با مویش
 زین دیدن بسندی و دولت باشد زین ادراک بسم الله الرحمن الرحیم
 بکسرت از جهت زن غم خورد و او را مصیبتی رسد شکر و شکر و شکر او را
 از قبل زن با مال حلال باشد خویش نفقه چهار یک است بخت جاری
 کند با از کاه خویش بوند کند و هر دو خوب با هم را می باشد
 دیدن و خوردن مال حرام بود و بسیار و بسیار و بسیار و بسیار
 بسند که نکرد با بخشد و مثل اها از غم خلاص
 شود و بیمار صحت باید زندان بیاید که در کرد
 مراد و نباید و مرشد کبر زندان مقتولان

چنانچه قول کرد اگر این است
اگر خواهر و برادر خوش مزاج
کنند نگاه بر اصول است
این قول را باید که بیدار
مست و غافل و غافل و غافل
باشد و مشغول خود باشد
با کسی سخن گوید و در میان
خودان کرو با و این نظر که سلطان با سخن مشورت میکند غیر
و نزدیک او رود و در
در کرد و باید از او
ششم خود را در کرد و باید
و تا نکند که نظر
باید و مقرر و نظر
و چشم خود را پوشد
و همان زمین چشمت کوکب کرد مثل منتری بیدار فاضی امام باعالم
و با بخت صابیه که در زان بکشد و چشم را از زشتی
در نظر داشته باشد و وقت یک بر همان کمر

در نظرش منور و باید که نقد گفت و اسم صحره مطهر است
در چشم سال این که بنویسد و در زیر این صحره بنویسد و تا نکند
شود سنک مال جلال و بزرگی و جانب
باشد با بزرگان سیرت اسید بیدار غم خلا بسم الله الرحمن الرحیم
شود و اگر بیدار که سر از تن جدا شد و بزرگان الله انت عالم
دور اند ساق مردم دیدن بسیار نیک کرو کر اوی فائو
بود حضور غیر علی سون زدن بدن مال پیر صدق کل
و غر علم و جاه باشد سر برده و بیهوش طلیعت سر اوی
اها بزرگی بود و اگر غیر مشور بود و اندک کل کنند و هلبن
و زندان بود و اگر بیدار که سباع او را خورد
مصیبتی بیدار جعفر و مال جلال نفقه
کند و از گاه بزرگ توید کند سری دیدن
مال بود سم شکسته اندوه بود و اخر زند

باید سوزن دیدن مراد بود سلاح دیدن
نفع و مال و فرزندان بود مستحق دیدن و لا
و در از غری بود سوگند خوردن توبه یا
کرده و اندوه رسد سرود گفتن و شنیدن
که خوش حال بود کوشید غم نبود و سخنان نا
خوش شود و کاری را منتفت کند سرود
آنکه شادی بود سبک دیدن باید اصل
صحت کند و اگر سبک در آتش زد طعن
در شمع شود سراج ببند راست گو سود سلطان
و امیر و پادشاهان و ابراهیم از حضرت
پیغمبر روایت کرده که بره رازی عمره شاه
و مهم

و مهم باشد سبک آت راحت بود سیم دیدن
در پنج بود باب سیزدهم در بیان دیدن آنچه در
آن است و دیدن سفره را و نمود با غم و اندیشه
بیا و برینند که سواد است اگر وارث سلطان
باشد به پادشاهی رسد و الا توانگر کرد و اگر گزند
باید مال رسد و هکذا شراب خوردن و انانی بود
سمع دیدن توانگری بود و مره رازن و زینا
سوی رسیدن در مجلس پادشاهی بنشیند فاضی
و حاکم منصف کرد و بسیار نیک شهر دیدن
عینی بود و شهر و شهرشان ظفر بدست می باشد شرفی
نفع بود شراب خوردن توبه کند سیر و سود نفع

اول
روز بود **باب ششم در بیان دیدن آنچه در**

ان طبلر در خواب ببیند که طعام بهشت بخورد

مال حلال بود طعام دوزخ معصیت کاری

بود طاعت و افتاب بر سر ببیند که دید کند و نند

کشد طاعت مال و ولایت بود طیران کرد

یا با سمان رفتی و با کواکب سخن گفتی بمنبر

عالی رسید و پادشاه شود طلا بدین نفع

از کابر بود **باب هفت در بیان دیدن**

انچه در اول ظهور است آئینده در خواب

ببیند و افعروی دهد عجب با غایب برین

باب هشت در بیان آنچه در اول خواب

با علما سخن گفتی صلاح دنیا و آخرت یاب

دگر

ط باشد

و اگر در خواب خصوصت ببیند با علما در کارها در

ماند و اگر طعام خورد با علما از نگاه پاك شود

و اگر با علما محالست کند کارش صالح آید و اگر

راه میرود کارش مستقیم گردد و اگر ببیند که با

اهل علم حضومت میکند همیشه در کار خود

در بامردان بدیاستد و اگر طعام با علما خورد

از نگاهان پاك شود و اگر ببیند که در مجلس

علم بیباید کارش بصلاح شود و هر طور

که با ایشان شکی باشد نماند بود و هر طور بد

بود عدس مال و مراد و باشد عروسی بد

و کردن خرد برکت باشد عقیق ببیند که خرد

مال دشمنی را بخورد و عصاره بدن خونی بود

باب نوزدهم در بیان آنچه در اول غایت

غایب ملک مال باورسد و غلّه و کندم بید غنای

شود و جواب بید از غم حلّ اص شود و غیر

اها هر چه بید مرشد باشد شود غسل کرد

از غم غایت باید غمزدیدن مهری و مال و مراد

بود غلام دیدن سار و دروستانی بود

غل دیدن کفر باشد و میل بناحق کرده باشد

خارت کرده غم و اندوه باشد **باب بیستم**

فایده در بیان آنچه در اول فرشته بید که باد

سخن میگوید سوده خدای تعالی کرده و اگر

بید

بید که باور جنک میکند از کار بید برگردد

و شاد و خرم شود و هر نوعی بید بید است

فرج بید دشمنی خطی بر طرف شود و نقد

شریخ خوبی مرشد و یکی و مال باشد و زنی اند

بید فقا روزی جلال بود و نروزه جزئی بود

مروختن چیزی بید اجیران شود و فرشته

بید که افتاد در اطلاق دهد و زن دیگر کند

فیل دیدن که بر او نشسته باد شاهی بود یا مقرب

پادشاه گردد و اگر بید که گوشت و پوست فیل

میخورد مال عظیم یا بد و بر سر سود و پوست و **سختی**

فیل بنید بادشاهی و ظفر بر دستان باشد و اگر

بنید که فیل یکشت بیادشاهی یا بزرگی ملال رسا

و اگر بنید که فیل او را یکشت از بادشاه یا بزرگی

ملال بنید فقرا را دیدن راحت بود فاخته دند

روزی و دولت بود فیل بنید که بطرف اریای

مال عظیم از بادشاه باید و دولت ویرا بگیرد

باب بیست و یکم در بیان رتبه پنجمه در اول فیل

هر که بنید که ظفر بر دستان است خنکی کرده و اگر بنید

که ظفر او را است رسا بنید یا اگر اگوید یا لک

زد مال و نعمت باید و اگر بنید که ظفر آن مرد

خوشحال

خوشحال کرده و هر نوع دیگر باید زیان باید و خنکی کرده

فیل روشن شد بنید حاکم عادل قاضی منصف

کرده و بنید که باروی قلعه عمارت کرده کارش بالا کرده

قامت کردن ایمنی و راحت بود قاضی دیدن قوت دین

باشد و بنید که قاضی خوشتر شد با ندین باشد و بعد

روی بد بود عالم بدین مادی و مرتبه رسد فلان

بنید زن خوش روی کند قبالة فرمان فرمانی بود

قصاب دیدن با ظالمان الفت کند قربانی کردن هر

باید قتل خندان درازی عمر و مرتبه و عزت و دولت

باشد قادر دیدن مهتری باید **باب بیست و دوم در بیان**

دلیل پنجم در اول باب اگر بپند که کشته میشود

مال جلال از دستش برود و فقیر و ذلیل گردد و بپند

که گنج یافته است از خوف دشمنان خلاص شود و نعمت

بسیار یابد و نیز بپند که دلاویز بپند که یان سخن

گفت بیاد شاهی رسید یا بزرگ و جام گردد و رجوانا

دیگر سخن گفت چنان باشد و هر نوع دیگر کار و عمر

بپندید باشد و بپند که کوفتند و از ضرب بپند و اگر

بپند که کشت نعمت از دنیا دگر و اگر بپند که کوفتند

چیزی را خورد یا شکست منزه بپند و هر نوع

دیگر بپند مال جلال یابد که بپند که ملاقات کرد

غیر و مکرر که دگر و اگر بپند که یا اگر بود همیشه

غیر

غیر و مکرر باشد و هر نوع دیگر بپند و دشمنان مطیع

کردند که به بپند که در دست دارد طع مال مردم کند

و بپند که گریبان بول کرد نعمت حلال بپند و هر نوع

دیگر بپند حالش بهتر شود که سی عبت باشد کشتی بپند

از غم خلاص شود و فرزند نکو یابد کشتی بپند که کشت

باید مدد کارش بالا گیرد و ولایت یابد و اگر معزول

بود منصب یابد و اگر درویش بود توانگر گردد و اگر

گرسنه بود ازاد گردد و پیری یابد و بدولت برسد

کوه دیدن ملک و صفیور و اگر بپند که فرود آمد

کام و گاه و ایام کعبه شد از پناه اعیان گردد

کوشک دیدن توانگری باید و اگر ذوق بیند شوهر

باید که جوان در خواب دیدن خبر و سرکت و طفره بود

کودک دیدن پسر شاد و دختر غم باشد کوشش تمام

داشتی روز خوش و خبر خوش باید کسی روز بد

راحت بود و بیند که برگردد تخت عزت و دولت

باشد کاجی بفع و مال باشد گاه کاری در خواب

غم باشد که شمش مال بود کل بیند بروی دروغ

گویند که قند و مانند آن بیند که مخزن دین و مال و علم

و ادب و عمر و راز و مال احوال باشد و عشق خوش

و شای نیکو بود گمان دیدن سفر و پیغام باشد کار

خبر حجت و فقه باشد کنگ شدن خصوصیت و نقصان بود

کود بیند بیم باشد و اگر بیند که از کور بیرون آمدن و مرگ است

و شفا باید و بیند که کور میکند برای نوینار کند کفن

دیدن زندان و غم و اندوه باشد کشتن بیند که کسیر ^{کشتن}

بد بود شمع طفره باید و اگر بیند که کسیر کرده روز بانه

بر آنکس ظلم کند و کلاغ بیند که شک کرده نیک بود که بخت

از گناه بیند بران طفره باید و اگر از آنکس که بختی از آنکس

غم و اندوه بیند کشتی که بانی طفره باید کوشش خورد غش

مردم گوید که سفند بیند که پوست کنده پیری و ران ابد

کاو و کوسفند با حیوان دیگر بر ایند که پوست کشد

و گوشه خورده پادشاهی برهنه باید کار و کوساله
ببند که داشت با سوار شد برهنه باید کار و فرهاد رانی
بود کار و لایحه گمانی بود کار و ببند پادشاهی و برهنه باید
و اجزاء اندرون کار و ببند مال جلال باید و کار و دو
سقای هم با برهنه و فرسخ او شود و اگر ببند پادشاهی
از او کرد و کار و ببند ریدن مثل کار و بود و مهری
باشد و کار و ببند بالا که بر گوشه خورده مال و برهنه
باشد که ریدن جام ظلم کند برهنه خود و در
مکلفند که برهنه رانی دروغ و ن کند که در د باشد

و کبر

و کبر سقید مهری باشد بر مردم بیک ضعیف و نادان
باشد که خورده مال دشمن را بخورد کانکه ریدن
نفع باشد کوزه گردیدن فوق دین باشد کلینا
که نماز کرده توبه کند که ریدن دولت باشد که ریدن
سوار شدن سفر کند و عزت و دولت باید که بشک
زنی صاحب جمال کند که بود در خانه داشتن دولت
باشد که برهنه خورده و داشتن ایمان از دشمن
و مال جلال باید کلنک ریدن کاری که خالق و
مخلوق از او خوش شود که ریدن نفع ببند که بشک ریدن
پسری بدین وجه شود و ببند که بیک ماده از دست

ان پویدی زن طلاق دهد کربه کردن در خواست

اول شنبه باشد تمام سال شاد گردد و میان شب

ناشن ماه و آخر شب یک هفته شاد باشد و در برج

ببیند آن روز شادی کند کرباسی و مانند آن دیدن

روزی بسیار باید که مرتبه اش بلند شود کدم رود

از غیب رسید یعنی کرباسی نیکی دنیا بود خوشی از دنیا

شادی بیند کار و لا غریبه آن سال غله گران شود و

کار و زبانه ارزان شود و گوشت و مالد ارزان گردد و گشتا

بیند کاران نظام افتد و اگر در اکتی ظفر یابد

کجک بیند دشمنی دوست گردد اما بکرم و پهلوه کربه

بیند

بیند و شانی دوست طبع باشد **باب بیست و سوم**

دیده آنچه در اولان لایانست لایانست بیند

و دم اندوختی در معک و کمر و شکم باشد لوح دیدن

علم و ریاست بود لا غریبه **بیند** زیادتی مال و مراد

و جاه باشد لباس بیند دیدن عزت و دولت و جا

باشد لایانست شدن و عصبانیت گرفتن مراد باشد

لایانست دیدن با مردم یاد ساز عبادت افت کند

باب بیست و چهار در بیان دیده آنچه در اولان **بیند**

مرده بیند که بان جنگ میکند بسیار نیکو بود

و اگر مرده بان دوستی کند بد باشد و هر نوع **بیند**

خوش دراز کرده و اگر مرده را چشمت بخواب بپنداش
دراز کرده و با صلاح شود و بپند که مرده چتر
میدهد چنان برانگند شود و زبان رود و اگر
بپند که مرده چتر میسازد تو آنکه شود نعت
بسیار باید و اگر مرده بان میاید اخلاص و عاقبت
ان نیکو شود و اگر بپند که مرده بان مرده عکس
شود و اگر مرده بان مخوف میگوید مالی از غیب
یابد و تو آنکه کرده و اگر بپند که مرده است عجز
دراز کرده و اگر بپند که مالی از غیب یافت تو
نگر کرده و میوه بپند مثل خرما مرده و نعت و در

باب

باید و اگر نعت نفع از سلطین باید سبب بپند که ست
باشد به بپند به شمن طفر باید و هر میوه خوب بپند عزیز
و مکرم کرده و اگر بپند که ما را ترا گویند دشمن کردند
باید و اگر بپند که ما را در دست داد بادشمن ^{سه} هک
کرده و اگر بپند که ما را گشت دشمن بمیرد و هر نوع
دیگر بپند غمگین و زبان باید ما در میوه مرده ^{عظیم} ضرر
باید مهلوج شدن مال حلال باید و حرم کرده و مافی
بپند دولت باید ملک الموت دید با جل و زب
شدن تو به باید که اما نعت فراخ کرده و میوه هشت
دیدن مال حلال باشد ماه و ستاره دیدن غنا
بهد و فرد تلید و کادان بالا گیر مرده و اوز
و زنا و استوی باشد و اگر بپند که ماه گریه بپند

شهرت کند و ما بسید که بر ابوری شری با همراه آورد
بادشاهی و مراد و بزرگی باشد در مسجد شریف در سلطان
در پیش و فاضلی بکنی باید ببیند که بر منبر مناره شد
کادش نیکو کرد و بزرگ شود مسجد جامع در بدین
مهری بود و ببیند که در مسجد جامع شد خبر
باید و از پلاها ایمن کرد و ببیند که مسجد جامع را
ساخته ختی کار بندن بدان براید و مسجد بسند
که پشت عمارت گری بزرگ بر خدا کند و از آخرت
ایمن کرد و روزی و عقیق شود و ببیند که
مناره افتاد با کثرت بزرگ شهر میرد و اگر مناره
مسجد جامع افتاد فاضلی و خطیب میرد مطبخ در
خواست دیدن اگر مرده باشد مهر را زنا خواهد
در بدین

وزن باشد مرد را خواهد چرخ دیدن حاجت روا باشد
مصطفی دیدن و نوشتن نیکی و منزلت جلال باشد
مسئور نامه ولایت بود مردم بسیار دیدن سادی و ما
بود موی سر دیدن اندوه و غم و مصیبت بود مردم
عریان دیدن تویر باید کرد موی سر تراشیدن از غم خلا
شود منی دیدن مال و نفع باشد مکر کرد در خواب
فرج از غم بود مکر بر خود کردی مال حلال باید متراح
دیدن مال بسیار رسید موه اما در بدین مال جلال
بود و اما در شیرین بهتر از ترش باشد مراد دیدن
کار رفتن باراید مساویه و لکن و غم ببیند کار
کند که غم بر موده دیدن نیک نبود صد فریاد را
مهمان مرده دیدن خبر برکت و درازی عمر باشد

و اگر بان بوسه دای حاجت آن روا کرد و بپسند
که مرده است زندگانی آن سرا ذکرده اما در سر
آن نشه و و برای بیداید و اگر بپسند که مرده
نفته شد و گریه کرد کار را نزد بالا گیرد صعب بود
و بپسند که مرده بیمار شد و در کار گرفتگی عمرش در کار
کرد و کار آن بالا گیرد و اگر بپسند که مرده در کار
گرفتگی میان آن و خویشان آن حضور متافتد
و بپسند که مرده بان سخن گفت بعد از افرات باشد
و اگر بپسند که چیزی از مرده گیتی یا خوردی یا چیزی
دنيا گران شود و اگر مرده سخن شود راست
بود و مرده را حرم بپسند آخرت آن مرده حرم
باشد و مرده دیدن محبت بود و بپسند که با مرده

دنی

دنی انش در روی افتد و بپسند که مرده بمرد مان
طعام دای بخیر از آن ما شود و بپسند که از مرده
چیزی خواست صدقه دهد یا چیزی بکند و نخواست
مان رسید مبتی بپسند که شر خوردی مال حلال
باید و زن کند موش و بدن مرد فاسق شود
و اگر بپسند که موش از غورت بدید مرده فرزند آید
و اگر از دهش موش آمدی فرزند آید مکی
لشکر و مال حلال باشد و بپسند که مورچه ملخ خورد
از بزرگی منزلت باید و دروغی مراغ کرد و ملخ
بپسند که در هوا پیرایه لشکری در آن زمین آید و
بپسند ماهی مال حلال باشد و بزرگی و دوری
و عروسی باشد لشکر ما در سفید و شمشیر ضعیف بود

مار سیاه قوت دشمن باشد و بیند که مار گشتی
دشمن را اهل اک کند و بیند که گوشت مادر را
خوردی مال حلال بود و ظفر بر دشمن و بیند
که مار امان سخن گفت دشمن بان عذر آورد
و کار بزرگ از پیشی برود و بیند که مار را
گرفت با برداشتی بابان به پیچیدی مال بسیار
باید و اگر بیند که مار را روی کرخی شفا
دی بیند موزه فروشن دیدن خوشی باشد
مار سیاه بیند خصم از او خوش بود شود مو
در از بیند بیمار گشت موی کند و معضی بیند
میان فرزندانش جدا آند موش در خواب بیند
فرشته بر روی کمر کند و بعضی گفته زنی نرسد
رو

روزی شود مار سیاه بیند از دشمن پرهیز
کند باب پیوسته بچم در میان دیدن آنچه در اول
باب در خواب بیند فقر بزرگ مرتبه شود
بیند که عمار میکند نعمت بسیار باید و همیشه
با ابرو باشد مرد بان بیند که با گذاشت سلطت
باید و مرتبه اش بیند کرد دعا ز کردن کار سود
کند که مرد مرا خوش و همیشه باید مرد بان دیدن
ساختن حبل بود عمار نعمت دو جهانی باید
پیراکی بود زن جوان شادی و عشق بود نامه
نوشته نفع دین باشد فعل گزواگری باشد
نرگس نیکو روی بود بان و روی حلال بود
بان بخندید در خواب بر رخ و غلزاران شود

نملک سیاه سخنان ناخوشی شود ملک خود
عشق بازی بود نفع علم و ادب و کبر و غلام
باشد و اگر منفی باشد پسر باشد نگاه کردن
نواکری باشد بجان دیدن راحت بود
و بدان دیدن زحمت باشد زدن و زدن
کردن در هر حال مصیبت باشد و دزدان
نشاط و شامی از جهت زنا باشد و آواز
مردم دیدن دشمن و فرساد باشد مرد با
خنی کار باطل کردن است و باجی پسر باشد
و بر دشمن طفر باید دعای شدن بخدای نشاء
باشد و شدن جان خوشی بود نواع کردن
طفر باشد هفتک و بد پسر باشد هفتک کشی

اجل

اجل نزد من بود بن سار با مرد و خجای و کتاب
محالیت کند عمار جماعت حاجتی روا که موافق
شود مرتبه باید نفع تن درستی بود تعلیمی زن
باشد اگر با کرد زن کند و اگر بیرون کرد زن طلا
دهد باب بیست و ششم در بیان دیدن انچه مرد
و آری از نوع بدین نیکو نباشد صدقه دهد و
ببند که و اعطای مقدم قوی کرد و مرتبه
کرد و زرا مکرده بود باب بیست و هفتم در بیان دیدن
انچه مردان با پسر ببند که هاله بر دور راه اند
بزرگی از دین بجز با سفر کنند باب بیست و هشتم در بیان
دیدن انچه مردان با پسر ببند که با ران و مصا
حاشی حج شدند سفر کنند یا مولی عظیم باید یوز

و بدست دشمن عظیم بود با کارهای متعول شود
یا فوت مال اجل بود و میراث فرزند رسد و اگر
سفته بود کثیر و غیری رسد **خاتمه**
و آن مشتمل است بر چند باب **باب اول** در بیان
رؤیا و سبب آن بداند که نفس با طهر در خواب بواسطه
تغییل حواس ظاهر متصل با دواعی و حیالات ملا
نگردد میشود و غیبت مطلع میگردد و چون بداند
نفس صورت عذری تواند بود بلکه معنی کلی توانا
ند بود متجمله برای معنی آن حکایت آن معنی کلی صورت
نرسد کتب کند و آن صورت چون در حس مشترک
متجلی شود هر شبهه مشاهده کرده با بنابر صورتها
که در خیال که خزان حس مشترک است محفوظ
بود

بود و حس مشترک در بیداری بسبب اشتغال حواس ظاهر
از آن غافل بوقت خواب بناسرمدم اشتغال بر آن ظاهر
شود یا بواسطه قوت متجمله اشتیاق بمطلوب یا بنقص
در وقت خوابان صورت بر آن ظاهر شود یا بواسطه
تغییر روح از غلبه اخلاط از نوع خلط غالب گردد
در خواب بیند یا بسبب تنبیه بند از جانب فیاض
بان اما نه شود مثل جالبیونس در کتاب قصد
افزوده است که مراد در میان حجاب و کید و دی
عارضی شد که از علاج آن بعد از معالجات بسبب
عاجز گردیدم شی در عالم رؤیا کسی را مشاهده نمودم
که بامی گفت و کی کند بر ما حضرت بنصر است در
بکشا که چنان چنان چون ابد که خود بایستد

چنان کردم و شفا یافتیم و حقیر بهر بلاد و سیاحت
آنها بقسط نظریه یکی از خوابی حرم محرم خوانا
و مرا معالجه نمودن آوردند بعد از آنکه اطباء
آن بلاد عاجز گردیدند حقیر بسیار معالجه نمودم
و منفاد و بنفاد اخر الامر شبی بر ملاوت قرآن مقول
بودم که ناگاه مرا خواب ربود و در خواب کسرا دیدم
که با من گفت که انرا و صد عرقوب و عرق حبیبی علاج
کن و چنان کردم شفا یافت و کسی دیگر را درود
ودی بود و انواع معالجات شفا حاصل شد
شخصی را در خواب دیدم که فراموش آن غنای شریف
بود و ناگه از نور و سر داشت که ملاوت هلیخ
کاملی کند و چنان کرد و شفا یافت **بسم الله** **بسم الله**

۲۷
خوابیدن تا آنکه خواب صحیح مشاهده نمایند و انت
که مراجع معتبر نباشند و باطهارت باشند و بیهلوی
راست خوابد و الشمس و الليل و اللیل و اللیل و تل
هوایه احد و قل یا ایها الکافرون و سون اخلا
و معونتی بخواند و در کف دست راست نویسد
یا صریح المستصرحین و یا عیا الشقیین و یا الله
العالمی و بگوید یا عود بن مرثی الا حلام و
استجیرک من ملائمة الشیطان فی القیظ و النأ
و بخواند و مجرب حقیر است که اگر چنانچه انجینی
کند انچه ثبت کند و بخوابد در خواب بیند و یا
بد که راست گو باشد کافال رسول الله ص
اصدقکم حدیثا حتی یصدقکم الرؤیا و از آن است
که خواب شاعران و مخموران و سحران را

نمی آید و معتبر نباشد و خواب که در فضل چهار
دید شود راست و سریع الاثر باشد و آنکه
خواب بد را اثر دهد و در ظاهر شود است که
ایزد منعال نمیخواهد که بدکاران را در انظار خود
بدارد پس اثر آن زد و ظاهر کند و خواب را ببرد
احد الاثر بیند و خواب نیک را بسیار دیرتر
بیند که امید و در رحمت زمانه طویل باشد
باب دوم در تفسیر خواب کو و معبر بدانکه
خواب را باید در خلوت یا معبر بگوید کمال رسول
الله ص لا یفتن الرؤیا الا فی مرگا است الله
و در اول رو بگوید بهتر باشد و خواب را زیاده
ده و نقصان نکوید کمال رسول الله ص من
فی الرؤیا کلف یوم القیة عذبة السعد و با کسی
گوید

گوید که عاقل و نیک خواه بود چه تعبیر اولست
چنانکه در حدیث آمده که در فی نزد رسول الله
آمد و گفت یا رسول الله خواب دیدم که در خمر
زادم و ستون خانه ام خراب شد حضرت فرمود
که ترا ببری شود و شوهرت را سفر بسلامت باد
و چنان شد و باز بعد از زمانی خواب
دیدم بخندمت حضرت رسول ص حاضر شدند
جمع حضرتان یافت و بعضی یکی از زنان رشت
گفت نصیاری و شوهرت بمیرد و چنان شد
و چون خواب نیک بیند در شکر بگیرد و
خواب بد بیند بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و آیه الکرسی بخواند و اطهار نکند و با
کسی نکوید و صدقه دهد و بعد از آن گویند

تا رفیع آن شود و معبر باید که عالم و عاقل و بر
هیرکار بود و افشای راز نکند و پیوسته از
حق تعالی هدایت و اعونت طلبد تا آنچه را
از غیبی و امور لایبی گوید بر منهای صدف
و حقاید و چون خواب را با آن گویند نام آنکس
به پیرسد چه بسیار باشد که بنام لغیر باید کرد
چون محمد و محمود و احمد و سعید و سعید و سکا
و غانم و صفیان به پیرسد یا بغیر بقله^{سمت}
و منزهت و پیشه و جمالات کف و پیرسد که
خواب در روز دیده با در شب چرا که اگر در
صبر و سز و نیک و در دیده اثران رود
تر ظاهر شود و از خال و احوال و مزاج و غل
و هوا و مسکن و جای خواب و بالایی سوال

کند

کند و عادت عریان جهان باشد که چون خواب
با ایشان عرضه کردی آنچه رود تر بنظر ایشان
از وحوش و طیور و بهائم امدی نر فاعال کفری
و چنان لغیر کردی و احوال ایشان بار گوئیم
حکایت آنکه گفتیم که از پیرسدان پیرسدان است
که متوجه در خواب دید که در تاج در سر داشت
که صد و بیست لشکر داشت و از چهار انگشت
ان چهار جوی روان بود و معبران گفتند که صد
بست سال باد شاهی کی و حکما و پیغمبران
در محمد تو ظاهر شوند و موسی در عهد ان
ظاهر شد و آنکه گفتیم بمناسبت نوع خواب سخن
گوید است که انوشیروان در خواب دید که
از جام زرین شراب با خودی میخورد و بر زخم

بد و گفت که زن را بفرما بوهنه برقص اینچنان
کرد دید مردی در میان زنان آن بود و اینکه
حکیم احتیاج زن را در مرد بجهت شرب خمر بود
که نسبت بزنان که هردو مایه عیشند و اینکه
نسبت به شخص تغییر کند اینست که وزیر عا در عمل
معرفی شده بود و خواست با بعضی از خد
و انقبیل نماید اسم الهام نوشته ^{از} خارج کرد
در خواب شد دید که جمعی نشسته بر پشت لبستر
اند و بیرون میروند پس رسید که شما چه کنای
گفتند ما اینیم که اسم ما را خارج کرده روی
خود را برداشته بیرون میرویم از خواب بیدار
شد از کرده خود توبه کرد حکایت کسی آمد
نزد حقیر که در فلان موضع الش میسوخت

شد
بد و گفت که در فتنه در آن موضع و چنان بود
بعد از رفتن سر مهلکه دیدش که افتاده
و کسر کشته چون عجات یافت چنان بود که با
انسانی در خواب دیده بود خواب چون بان نشسته
دید که شخصی تازه کشته کردند بن حقیر باب
گفتم که روز اول که خواب دیدی رقصان
بود و انسانی مطلوبان بود که حکم سرد می
شد و الحال تا بستانست و انسانی نشسته
لبس در احکام باید که خرق نشوند که هر دو
حکم علی حد دارد و اما آنچه نظر در آن از
وجود باید کرد اینست که مردی در خواب دید که سوز
اذا جاء میخواند بعضی این برین رسانید گفت
اجل نزد بخت شده توبه کن زیرا که این سخن سومی

نایبند که فایز شده و چنان آنکه برآخاد
 نظر باید کرد مثل این که شخصی در خواب دید که
 سئوران با او سخن گفتند این سیرین بودند گفت
 که اجل نزدیک است شده کفر و ایمان را از او قطع نموده
 القول اخرجنا لهم رائحة من الارض لکلهم
 آنکس بخانه رفته و صحبت کرده ها سز و وفا
 یافت **اما** آنکه بخت باید گفت مثل آنکه
 شخصی در خواب دید که دو معنی از شاخ درخت
 دیت بر زمین از میرزا ای سیرین گفت دریا
 که ما ما در خود صحبت میکنی ای مرد خود نفیض
 کرد دید که ما در خود را بکنیزی خنده است
 و خندان است **اما** آنکه موافق کسی باید گفت
 است که موافق در هر مضامین خواب دید که
 دهی مردان و فرج زنا ترا مهر میکند این

سیرین گفت که اذان صبح را زود میگوئی و مرد مرا از
 اکل و جماع باز میداری و بیکر کسی در خواب دید
 که سنا دکان از آسمان ریخته شد موی سرش
 ریخت و بداء الثعلب گرفتار شده و کسی در خواب
 که جامه خواهرش پوشید خواهرش مرد و میرزا
 بدو رسید و محقق کسی گفت در خواب دیدم که جماع
 از دست من افتاد و خواموش شده و قبل از آن
 بدست من دادند و من بر دم خواب گفتم که نیست
 میرزا و غشیش را بدست خود میری و شخصی خواب
 دید که از راه چراغ بر گرفت تا بینا شد و شخصی در
 مولد خود اصفهان در خواب دید که درویش
 شب شد گفتم که بای راست باطل میشود زیرا
 که لیل چهار ندم روزگار است

۲۰۲۰۲۰۲۰۲۰
 ۲۰۲۰۲۰۲۰۲۰۲۰
 ۲۰۲۰۲۰۲۰۲۰
 ۲۰۲۰۲۰۲۰
 ۲۰۲۰۲۰
 ۲۰۲۰

برداشتن روغن از کاغذی که چرب شده باشد
 اگر کاغذی بماند چرب شود و بپزد آنگاه آب بده و نم
 بپزند بعد از آن کاغذ که روغن بر روی آن چرب شده باشد
 آنگاه برود و پاشند و کاغذی دیگر بر زیر آن کاغذی که
 چرب شده باشد نهند و سوزانند و او نهند و بپزد
 و بپزد و روغن غنها را بردارد و چنان شود که اول در
 در صفت مرکب یا قوه محلی که یک قلم سی سطر توان نوشت
 و در غایت روشن و بر راق باشد و در دوده نفوذ یابد
 و کت در ده مثقال صمغ عربی خالص چهار مثقال
 روغن شمشاد سوخته از کله قندی بی خرد و مس مثقال
 نهند و بپزد و مثقال این جمله را آب بپزد و در دوده
 را در روغن بگیرند اگر روغن در روغن باشد و در آنرا بپزد
 نیکنیاید در نوشتن از هم برود و بیاض در میان
 حروف پیدا شود و خوش بنده باشد طریقی نیست

با قار در کمال

طریقی نیست
 با قار

اگر چه هر یک در هر یک
 خدا را که بپزد و بپزد
 و در دوده نفوذ یابد
 و کت در ده مثقال
 روغن شمشاد سوخته
 نهند و بپزد و مثقال
 را در روغن بگیرند
 نیکنیاید در نوشتن
 حروف پیدا شود

نصرتی بعلامه کرامه راجع الصمدی شریف است
هر که هفت شبانه روز بخواند بخورد و ذکرهای مومن
را بدادست و در روز دوازدهم هزار کفر بخواند
فی هر شب هفت بار و بعد معصوم العبد را تا اول شب
نماید بار بخواند و بعد از اتمام این امر و بقیه مومن
بر سر پا بر پا برده درم برده

حق که علم حاصل است فی

و لا یستوی فی

در هر روز

در هر روز

در هر روز

بسم الله الرحمن الرحيم

خانی گوید مرقم این رساله علی ابن قاضی غفر عنه که در تبرک
کرده بخاری کرده کتابی که امام مظلوم محمود ابوالحسن علی ابن
موسی الرضای که نامون تصنیف فرموده و در تصنیف
تصنیف رساله آن بوده که نامون بحضرت امام به عرض کرد
که رساله بجهت من تصنیف فرما که همراه من باشد که مرا بمصر کسی
اقبال نماید حضرت این رساله را تصنیف فرموده اند و را
بامانت نام نهاده اند به طریقه ای که چنان که کبریا
مقصود نماید و خواهد که یک و بیده ممتاز گردد و دایره چهار
کوزه را که هر دایره شش غایت نوشته است نظر کنند و آن
شش غایت که در دایره نیاید بگوید بگوید در هر دایره نگاه دارد و بگوید
دایره شش خواند را بخاند که آن غایت که کرده است در کدام دایره
دایره است و در میان دایره چهره و حرف نوشته شده است

باز دایره چهار خواند را بخاند و بداند که مطلوب او در کدام دایره است
و در میان دایره چهره و حرف نوشته است پس هر فرد را در جمع
آن حرف که بگوید دایره بزرگست و حافظ نماید که در هر دایره هم کجا
واقع اند بعد از آن یکی انگشتان خود را بر او در و صاحب
فهرست این پنج بخاطرش رسد انگشت بر او در و از یک حساب بگیرد
تا آن پنج بخاطرش برسد حساب کند آن و یکایان و آنجا جمع
کند که چند است و آنجا که و حرف بعد است شمار را
کجا افتد بعد از آن بمنابر ملاحظه کند که اسم کدام مرغ است
بر سر آن مرغ برود انجام همان قدر که از مجموع آن حرف
شمرده است نظر نماید و در نظر افراز پنج در نظر دارد
از او بپرسد و بپاید و طریقی است که در فایده سخنان
نموده از آن محرمان مخفی دارد و الله اعلم خالق الامور







حرف سی این روز بر نور شایانید
باشد این غایت برید اما بد زندگ
 غایت کن که فقر نیست
 این روز چقدر وزر بگرشایانید
 بسفر و که غایت است
 از این دشمن قدر کردن واجب است
 این کار بر دور بر می آید
 این روز باید موقوف کردن
 نقل و حرکت کن که نهاده
 این کار بر دور بر می آید
 این روز باید موقوف کردن
 این روز بکسر لای آید
 در این وقت هر جا بر دور بر می آید
 نزد قاضی برو که غایت است
 خدایا که دیده تغییر او نیست
 این مکر که بر تمام آید
 این مکر که بر تمام آید
 بن رت بار که فرج نرسد
 نزد قاضی برو که غایت است

لقای

عقیق

چهار بار آنکه فایده تمام بیند
 معالی و روزی عیاضه روز
 بیازگان برده فایده تمام بیند
 این چهار بار آنکه فایده تمام بیند
 معشوق زود بنویسد دل فانی
 بیازگان برده فایده تمام بیند
 این زن ابی و فخر زاید فانی
 معشوق بنویسد فانی فانی
 این مکده بزور زود بنویسد
 زن ابی پسر زاید فانی
 این غایب بیاید بزور
 کم کند برسد فانی فانی
 رجز فانی از کس فانی
 این غایب بنویسد برادر دل
 بر این رکنی فانی فانی
 بر این رکنی فانی فانی
 بر این رکنی فانی فانی

کس کس

فیه

در این وقت خبر معشوق
 این چلی که فایده تمام بیند
 بیازگان برده فایده تمام بیند
 این چهار بار آنکه فایده تمام بیند
 معشوق زود بنویسد دل فانی
 بیازگان برده فایده تمام بیند
 این زن ابی و فخر زاید فانی
 معشوق بنویسد فانی فانی
 این مکده بزور زود بنویسد
 زن ابی پسر زاید فانی
 این غایب بیاید بزور
 کم کند برسد فانی فانی
 رجز فانی از کس فانی
 این غایب بنویسد برادر دل
 بر این رکنی فانی فانی
 بر این رکنی فانی فانی
 بر این رکنی فانی فانی

خسب

بیا

بیا

بیا

بیا

بیا

بیا

بیا

بیا

بیا

بیا

بیا

بیا

بیا

بیا

بیا

بیا

بیا

در بیان **بیت ص**
 در فریدن ملک فایده نام است از این و ایله دیده عزیز
 نزد قاضی مرو که فوبیت این مکران که فایده ندارد
 از این غم خلاص شود نزد قاضی مرو که طغی است
 در طلاق و ادا کردن فوبیت در طلاق و ادا کردن فوبیت
 عمارت و ادا کردن فوبیت در طلاق و ادا کردن فوبیت
 در این وقت از سلطان و رتو به عمارت میرود نام
 برادر دل سرور و نثار از سلطان غریب و دوست
 از این نثار که خدای که فوبیت برادر دل برسی فاطمه
 این زن خواه که عابد است در انبار میری که فایده را

شاهی **سب**
 طلاق زن ده که فوبیت ^{ملا} نزد قاضی مرو که طغی است
 در عمارت و ادا کردن فوبیت از این غم نثار برسد
 در این وقت از سلطان و رتو طلاق زن مدد که نثار شود
 برادر برسی فایده فوبیت این عمارت کردن مبادا
 انبار که فوبیت از سلطان غریب و جاه با
 این زن خواه که عابد است در این وقت برادر دل برسی
 بچ برود که میراست انبار غریب است نثار دارد
 چنانکه در این سفر و نثار این زن خواه که نثار است
 عالی و در این سفر و نثار بچ برود که فوبیت ارغاب است

کلک در غم نمی که فایده بیند
هدیه در این وقت با نیتان نما
 بارت هرگز که کار برسد در این وقت بغیر که نیتان
 نعل نمی که بعد از این کار بدو آرد ز نیتان
 این خایه ای که کار آمدن کنیز که فایده نیست را
 این مکر از نیتان فایده بیند بارت هرگز که بغیر فایده نیست
 نزد قاضی مردم طغیان است این مقام مکر است
 بارت هرگز که از غم خلاص شود نزد قاضی مردم که طغیان است
 ز نیتان مکر که نیتان بود صبر کن که از غم خلاص شود
 عارت این مکر که نیتان است این نیتان مکر که نیتان است

کیوتی برادر دل برسد دل خوشی دار
غراب از این وقت فزونی اول
 از این نیتان فزونی بدست برادر دل برسی دل خوشی دار
 این نیتان خواه که نیتان نیتان از این نیتان نیتان که فایده بیند
 این وقت رفتی نیتان ز نیتان نیتان که فایده نیست
 ضعیف دار نیتان نیتان بجای برود که نیتان نیتان است
 معاشی رفتی نیتان نیتان از این نیتان نیتان که فایده بیند
 این چهار نیتان نیتان نیتان معاشی و روز نیتان نیتان
 این محلی که باز نیتان نیتان چهار نیتان نیتان که فایده نیست
 این معاشی دل نیتان نیتان باز نیتان نیتان که فایده نیست

کرمکین در این عمارت سعی کن که مبارک است
غراف در این عمارت سعی کن که مبارک است
 از سلطان فایده دهر بنویسد
 برادر دل بر سرش، دلمه و شام در این عمارت بنویسد
 از این تراکت فدری نعم ندان از سلطان بنیاد بنویسد
 از او استی رن بر کمالیتم برادر دل بر سرش است، اله
 پنج برو که فوین بسیار انبار کسی که فایده تمام فوینوار
 بجزرت دار معزونی ^{تایید شده} بارت بجزرت از این دار
 معالی دور شو مرد بنار پنج برو که فوین است
 این جا را با کرم فایده دار فیسر که دار معزونی که گوشت

اول ماه باعث کنایه عمر حرم حاجت رود و سیم غایت در موی
 چهارم باعث غنم و اندوه پنجم موجب سردرگش ششم بدار ناگهان
 هفتم از بزرگان منفعت یابد هشتم مرضی شود نهم ناخوش طایر شود
 دهم عزت یابد یازدهم معنوم و مهموم کفو و از دهم میان مردم
 با شکوه باشد سیزدهم با خصم خصومت کند چهاردهم
 خوشحال کفو پانزدهم خوش دل کفو شانزدهم محزون
 و معلول شود هجدهم میان دو وسط است هجدهم عجب
 طالت کفو نوزدهم توان کرد صد کفو بیستم
 باعث امین از بلاست بیست و یکم باعث درت شود
 بیست و دویم از فلاس رود بیست و سه باعث اصلاح کار شود
 بیست و چهارم کذا الک بیست و پنج کذا الک بیست و ششم
 خلاص از بلاست بیست و هفتم پشیمان و ندامت دارد بیست و هشتم
 بسیار عزت بیست و نهم از خلق برتر کند شصت و یکم
 امین از منت خلق یابد

ما بعد نوم در خوف آگاه و باوقاف کای ری به نوا خوره در رخ ماه

[illegible]

قال نامہ حضرت امیر محمد در بیان کعبه

مسقط فقط بگذارد و چهار بار طریح نماید اگر کعبه بماند
بجانب مشرق بود و اگر کعبه بماند بجانب مغرب
بود و اگر کعبه بجانب شمال بود و اگر چهار بماند
بجانب جنوب بود اغفر درستی که بیمار از موی
و مثال بطرف راست را سمت قبله نامند قطب
است و قطب افتاب را آمدن تا مغرب قطب
است و سمت چپ قبله تا مشرق جنوب است و الله اعلم

قال نامہ کلام الله حمید جناب

بعضی بار صلاه بر نبی و آل او فرستد بعد از آن الحمد
و قل هو الله احد خواند و بعد از آن این دعا بخواند

اللهم

اللهم انی توکلک علیک و تقالبت
بکتابک فارغی ما هو المکتوم فی سرک
و المکتوب فی غیبک اللهم و انت
الحق انزلت علی الحق برحمتک یا ارحم
الرحیمین و انت که رسول ص و اله معصومین
و صحابه اکرام و علماء ائمه این قدر محضر مبارک
داشتند و بدین تضرع میخواند و الله اعلم و بعد
از آن سبک کند و مصحف بکتابد و مصحف ورق
بگرداند و از ورق مصحف بعضی سطر بسطر و از
سطر بعضی نگاه کند که کدام حرف بر آمده است
بر آن کار کند و از این صفت و عذاب شر و عکس
نمود که این فال را علم بر حرف مصحف است بدین
الف بدین کردن این کار خیر و عواید بسیار بداند

ب براید از صاحب و لی منفعت و نگویند باید و بد آنکه
ت براید لوبه بایه کردن و صدق نماید دارن و بد آنکه
ث بسبب کار اهرت نیکنام شود و بد آنکه **ج** براید
در آن کار جهت نماید که برودر اینج براید و بد آنکه
ح براید از فونان مدد بند و بد آنکه **خ** براید از فونان
خالد نماید و بد آنکه **د** براید با صاحب و لی مشورت
کنند و بد آنکه **ذ** براید از صفای صدام شود و بد آنکه
س براید ربالت و برتری باید و بد آنکه **ز** براید
در زند که شروع کند مدد در تنک نماید و بد آنکه **س**
براید رعالت باید و بد آنکه **ش** براید دشمنان
سروی مگر کنند و بد آنکه **ص** براید در آن کار صبر کنند
و بد آنکه **ض** براید مهمان زور ساقه شود و بد آنکه

ط

ط براید از آن نیت باز کرد و بد آنکه **ظ** براید از کار مردم
طلبه نماید و بد آنکه **ع** براید از آنچه بر روی پوشیده دارند
انکار کردند و بد آنکه **غ** براید صدق نماید دارن
تا بگردن و بد آنکه **ف** براید بصفت تمام بد آنکه و بد آنکه
ق براید مقبول قول کرد و بر تنگی نامی مشور کرد
و بد آنکه **ک** براید با کسی خصومت کند و بد آنکه **ل** براید از دشمنان
فرج یابد و بد آنکه **م** براید در کار طاعت باید بینند و بد آنکه
ن براید از آن کار که رنج بر آید عاقبت راحت بینند
و بد آنکه **و** براید از خلق مانع شود و بد آنکه **ه** براید بر
شدن طغیان و بد آنکه **لا** براید کار کسی بزرگ کرده و عاقل
بصلاح آید و بد آنکه **ی** براید برودر جای نامشروع
برسد

ارمان سال	ارمان سال
۱۴۴۴	۱۴۴۴
۱۴۴۵	۱۴۴۵
۱۴۴۶	۱۴۴۶
۱۴۴۷	۱۴۴۷
۱۴۴۸	۱۴۴۸
۱۴۴۹	۱۴۴۹
۱۴۵۰	۱۴۵۰
۱۴۵۱	۱۴۵۱
۱۴۵۲	۱۴۵۲
۱۴۵۳	۱۴۵۳
۱۴۵۴	۱۴۵۴
۱۴۵۵	۱۴۵۵
۱۴۵۶	۱۴۵۶
۱۴۵۷	۱۴۵۷
۱۴۵۸	۱۴۵۸
۱۴۵۹	۱۴۵۹
۱۴۶۰	۱۴۶۰
۱۴۶۱	۱۴۶۱
۱۴۶۲	۱۴۶۲
۱۴۶۳	۱۴۶۳
۱۴۶۴	۱۴۶۴
۱۴۶۵	۱۴۶۵
۱۴۶۶	۱۴۶۶
۱۴۶۷	۱۴۶۷
۱۴۶۸	۱۴۶۸
۱۴۶۹	۱۴۶۹
۱۴۷۰	۱۴۷۰
۱۴۷۱	۱۴۷۱
۱۴۷۲	۱۴۷۲
۱۴۷۳	۱۴۷۳
۱۴۷۴	۱۴۷۴
۱۴۷۵	۱۴۷۵
۱۴۷۶	۱۴۷۶
۱۴۷۷	۱۴۷۷
۱۴۷۸	۱۴۷۸
۱۴۷۹	۱۴۷۹
۱۴۸۰	۱۴۸۰
۱۴۸۱	۱۴۸۱
۱۴۸۲	۱۴۸۲
۱۴۸۳	۱۴۸۳
۱۴۸۴	۱۴۸۴
۱۴۸۵	۱۴۸۵
۱۴۸۶	۱۴۸۶
۱۴۸۷	۱۴۸۷
۱۴۸۸	۱۴۸۸
۱۴۸۹	۱۴۸۹
۱۴۹۰	۱۴۹۰
۱۴۹۱	۱۴۹۱
۱۴۹۲	۱۴۹۲
۱۴۹۳	۱۴۹۳
۱۴۹۴	۱۴۹۴
۱۴۹۵	۱۴۹۵
۱۴۹۶	۱۴۹۶
۱۴۹۷	۱۴۹۷
۱۴۹۸	۱۴۹۸
۱۴۹۹	۱۴۹۹
۱۵۰۰	۱۵۰۰

قون الفایده بقال دیکتا ابتدا کارند خیر صواب
به یونانی بیای را حتی منفعت بابی رضا جوی
به تو به باز کرد از هر خطا کردی صدقه بود رفیع بلا
اگر ای بقال اندر کلام کردی اندر دین و دنیا بیکلام
بد و بد کن در کار تو کس که در ایده فاکمان داشت
ز دین قوتی بیا قوتی از بلا دار غنا این نوی
نماند خالی از خوف فقر با صد زبانی ز بد بیکل قدر
دست بابت با عرواز دست تو بر هر غرض اندر
زین از غم مظهر کرد دست دل زهر معنی منور کرد دست

کتاب
کتاب
کتاب

۱۴۷۵	۱۴۷۵	۱۴۷۵	۱۴۷۵
۱۴۷۶	۱۴۷۶	۱۴۷۶	۱۴۷۶
۱۴۷۷	۱۴۷۷	۱۴۷۷	۱۴۷۷
۱۴۷۸	۱۴۷۸	۱۴۷۸	۱۴۷۸
۱۴۷۹	۱۴۷۹	۱۴۷۹	۱۴۷۹
۱۴۸۰	۱۴۸۰	۱۴۸۰	۱۴۸۰
۱۴۸۱	۱۴۸۱	۱۴۸۱	۱۴۸۱
۱۴۸۲	۱۴۸۲	۱۴۸۲	۱۴۸۲
۱۴۸۳	۱۴۸۳	۱۴۸۳	۱۴۸۳
۱۴۸۴	۱۴۸۴	۱۴۸۴	۱۴۸۴
۱۴۸۵	۱۴۸۵	۱۴۸۵	۱۴۸۵
۱۴۸۶	۱۴۸۶	۱۴۸۶	۱۴۸۶
۱۴۸۷	۱۴۸۷	۱۴۸۷	۱۴۸۷
۱۴۸۸	۱۴۸۸	۱۴۸۸	۱۴۸۸
۱۴۸۹	۱۴۸۹	۱۴۸۹	۱۴۸۹
۱۴۹۰	۱۴۹۰	۱۴۹۰	۱۴۹۰
۱۴۹۱	۱۴۹۱	۱۴۹۱	۱۴۹۱
۱۴۹۲	۱۴۹۲	۱۴۹۲	۱۴۹۲
۱۴۹۳	۱۴۹۳	۱۴۹۳	۱۴۹۳
۱۴۹۴	۱۴۹۴	۱۴۹۴	۱۴۹۴
۱۴۹۵	۱۴۹۵	۱۴۹۵	۱۴۹۵
۱۴۹۶	۱۴۹۶	۱۴۹۶	۱۴۹۶
۱۴۹۷	۱۴۹۷	۱۴۹۷	۱۴۹۷
۱۴۹۸	۱۴۹۸	۱۴۹۸	۱۴۹۸
۱۴۹۹	۱۴۹۹	۱۴۹۹	۱۴۹۹
۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰

[illegible]

(Faint handwritten Persian script)

بچه مرده خواه درس و خواه در جرم و خواه در دنیا

میگوید در مجموع یکبار پس از آن ابتدا هفت مرتبه سجده بخواند و در هر سجده نام داریس هفت مرتبه
سجده بخواند و نام پدر را بر سر سجده اول و هفت مرتبه در سجده دوم و در سجده سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم
و در هر یک از این هفت مرتبه در سجده اول و هفت مرتبه در سجده دوم و در سجده سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم
سجده بخواند و نام پدر را بر سر سجده اول و هفت مرتبه در سجده دوم و در سجده سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم

و صح رو در داب و همان لایحه کرده بر زمین گذارد پس قدر توقف نماید و برگردد
که کسی شده اگر کسی نشیند و اگر بر عین گذارد و همان طریقی بر هم عمل نماید که ادل کند
حاکم بر هم نشیند و اگر بر عین گذارد و همان طریقی بر هم عمل نماید که ادل کند
و در این صورت مسافر و مجتهد و غیره از آنجا که می خواهند و می خواهند

نذر غنیمت که سخته بود

نسخه در غنبر که بحیث رفع سودا مجرب و از سودا است

کافور	موم کافور	کات نرغ	اوروز خشت صندل
هشت	هشت	هشت	کره کاو
			عاشق

و از باره پناست که نگذایم و در راه کادو خوشایند

آموزه

الفضة والحجامة

اول ماه خرداد بر که رسد حیم سورت ناخویش شود نیم صنف دماغ هجره
 چهارم موجب سردی شود پنجم باعث زردی شود ششم باعث
 رسته اعضا شود هفتم باعث سورت فحشاء شود هشتم موجب سردی شود
 نهم سورت در اعضا شود دهم موجب ناخویش و آلم شود یازدهم
 باعث جنط دماغ شود و از دهم صنف بدن پیدا کند سیزدهم باعث
 و ازده شود چهاردهم موجب خوارش بدن شود پانزدهم موجب
 قویج و درد شود شانزدهم باعث فرج و نشت طافه میزند موجب
 صحت بدن شود هیجدهم باعث قوت اعضا شود نوزدهم دفع
 ناخویش را بطن شود بیستم موجب صحت شود بیست و یکم باعث
 روشنای قلب شود بیست و دوم باعث قوت قلب شود بیست و سوم
 باعث فرج قلب شود بیست و چهارم دفع رگ زردی شود بیست و پنجم
 موجب صفای قلب شود بیست و ششم باعث خلاصی مرض شود
 بیست و هفتم زمین از خوف باشد بیست و هشتم موجب قوت قلب شود
 بیست و نهم خلاصی از مرض شود سیتم بدون حکم و سلام و الاکرم

بسم الله الرحمن الرحيم
 حمد و شکر و سپاسی در آنرا افرینند تا جویا سزا
 صانع مبداء و منتهی از غایت کرد کار بنا نواز
 فرو نمود قادر است در غریب کرد عالم بیدار تا جویا
 مصطفی را شفیع عالم کرد مقتدر از سر تا رادم کرد
 هست از نام او ابدان نام برودانشش باورد و سلام
 که نور قول و فعل و معنی از او داشت کار حرکت
 هست بر افتخار حکم تمام ز که چون معجزه ای با حکام
 چون خطوی می جبار با بال و پر حال شود کوبا
 خست بیدار خبر در شتر نه نوی اله از و جوشتر

علم چون بن نه سر سری باشد که از افزان برتری باشد
 که چه احکام حسن احسان علم او مان دانش حکما است
 خردانش علم بر دانش اند بر خرد و نفی کاشانه
 نصرت یوای نظم ادر دم دانش سرور و دانش کبریا
 بر سر کان خط سکون با این علم نرفی چون
 که کبریا این سر کجید از با و علم و نظر برده
 دولت و جاه در بنویزید کار انا و سیمو ز با به
 کرد بر کرد سر به کجید از بیدار و غمی ز رو افزار
 نیمه است چون جبار بر بر سعادت نبوی عمر
 بر چه که جبار بر کرد از خجوا به بر خردار

بس سر هدر نه راست با تو کویم اگر کسی دروا
بقای در سر سناگاه بازاید قریب و غایت
بس سر هدر نه چپ بیداد بگری و طرب
بر سر مهران شود انسر همه باشند پیش او انسر
چو که بگوید میان پیشان پیشی گیرد سفر بان
بازاید از آن نمودن د باندش زویم جاده ک
نیمه رات سر هدر بسیار بیداد انجمنی از احوار
نیمه چپ هدر بسیار کردم این نظر انصاف
هر که ادعای هدر بسیار خود را هر خواسته بخد
بیگان کوشش راست بگوید حق نالاش مهری بدید

کوش

کوشش چه بگوید بقدری لغز به او در از او باری
نیمه راست هدر دل تنگ نرود از بهر او از قدح
نیمه چپ اگر هدرش می ردهش غرض مصوب می
چو که بگوید کوشش را بگوید بس عیب نیست کوشش را
لب او بگوید طغر از نیت به اینی مادر
سر هدر چپ از آن نمودن د حسی از دهنش به بی
جانب رات سر هدر زبرد پیری از دهنش به بی
از دهنی چپ هدر بسیار بنیایش بلند از ابا
از دهنش چپ میان نرود از روی حسی نادر
چو که بگوید رات از دهنی بگوید دهنی و غرض است

کردم این فضل اخضر برین چپ با چپ همدند علی
هر که چشم راست داشت از این اید از قوی بیک فوسیرون
قوی بدو بخار و پیش کند تا روزان تبار خیس نکند
اندازان چون چشم چپ شد مانده نذر غم سرید
چو که از هر دو چشم خستیدان تا لون کرد و نفوس دان
چو که دنبال چشم راست بخت شد مانده از امیدش
اگر از چشم چپ همدند بخت کاران و جاه باید و مال
اگر از چشم راست بر سر بخت کاه مو جاه باید و زر
بر که برین اگر همدند بخت خور و از روز کار ناموار
بر که چپ از بر بخت صفت دشمنان رها می زند

بر

بر که برین چپ بخت مدام شد مانده عیش باید و کام
چو که از هر دو چشم راست بر بخت مکره بول و سیر
خستیش از هر دو سر ناکاه کرد و او را دمان از راه
چو که از هر دو چشم راست بر بخت کاه مو عطا
چو که از هر دو چشم چپ برین بختوارین غاف است درین
خبر بر که بختی نمود که ز شش عظم و ریه
چو که از هر دو چشم راست بر بخت ناله و بدش خورد و ریه
کرد بر سر چشم راست بر بخت بخت بخت نمود غم خور
باز بخت نمود ز کوری بخت از امر ادبی و ری
کرد بر سر چشم چپ کاه چون همدند بخت بود راه

دینا چشم راست اگر بگرد / چشمش مانند ابرو سر بر
 دینا چشم چپ هم نام / گوشه چشم راست فکری است
 باندش عزیز و فانی بود / گوشه چشم چپ بوی بی
 کرد او دینا بر لب / بوی فکری و مهرش دهد
 جانب راست سر همدراز / کرد را این زنج و از تبار
 چپ همدان دینا / کردی خود همدان بی
 کز زبانی سخن بگوید / از غم و محنت جهان برآید
 نام بردار و مهری کرد / مال باید تو اتری کرد
 بیتی بی اگر همدان / به کوفته و غوغاست
 کرد همدان چپ بزم / باز در دم شوق و فغان

سر
 دینا
 چپ
 راست

سر

سر بی چپ همدان / چپ و دینا خیز و رخ دهد
 و کز ش چپ همدان / بخشش از بحر مهیا بود
 جو کز کوی بی از سوی / همدان کز سرانها است
 کرد همدان چپ همدان / باز دینا و مهرش از تبار
 گوشه راست از دینا / دیدش ضرر موندی در
 و کز چپ همدان / ز دینا و مهرش کمال
 کرد کز دینا نام / در دینا و مهرش کمال
 کرد کز دینا لب / لبست کرد و مهرش از تبار
 لب سرین همدان / بهر کز دینا و مهرش از تبار
 کرد کز دینا / افندش مهرش از تبار
 قول ز سرین / که کز دینا و مهرش از تبار

کز سیران رخ خمدن چار کند او شکوخته بسیار
 لب در خفت او طغیان سترم شده خشم زورید
 در کبر او رخ خمدن هستی و عداوتش دهد
 باد مردم خدای تو جانها کز سر سوی راوند آنها
 کز سیران لب او کسوف پیری ابدش بطرف تو
 و کز او چو خمدن مرام کرده او سرفراز و رام
 جان را است کز خمدن برین باید او زرد و مرده و کف
 و کز او سوی چو خمدن بسیار باید او مال و حشمت و مقدار
 کز سیران لب او کسوف او طعامی خورد و نوشید
 و کز او چو خمدن مرام پیری ابدش بطرف تو
 کز او سوی کز سیران لب باید او کسوف و زور و پست

مرشد

کز خمدن خدایان چون چینی خمدن چینی باد
 بر که سیران لب او کسوف سترم شده خشم زورید
 ملک بیدارم شود کار او در جهان بکام شود
 خمدن چو خمدن بسیار کز او سوی راوند آنها
 کف را است کز خمدن برین باید او زرد و مرده و کف
 کز خمدن چو خمدن بسیار باید او مال و حشمت و مقدار
 کز سیران لب او کسوف او طعامی خورد و نوشید
 و کز او چو خمدن مرام پیری ابدش بطرف تو
 کز او سوی کز سیران لب باید او کسوف و زور و پست

گر چه چایب او شای رادست به خفاف الکاهی
گر چه دست راست بهار بیدار غزال او مقدار
گر چه دست چپ بکام رسد زو سالت بکام عام رسد
گر چه از را بچد کف بیدار و زرد بکام چاه و زرف
و کف چپ به لب و سیمون ابد از انجا هم سر در
اگر اکت او را چید کام او بخت و بر سر نبرد
و بر اکت اگر چه از دست خصم تمام او بدست
از بهانه اگر چه اکت باشد شای دی طریسم
دیگری که به سر افراز د نعمتی باید دید و ناز د
فردا اکت اگر چه از راه بهانه بدید و ناکاه

اگر

اگر اکت چپ بر بخوار بجدست بالذوب کار
گر چه دیگری که در بر او باشد شای کتوی باهر
گر چه به چپ می باشد دل او اندکی غمی باشد
اگر از چپ خد در اکت اندکی بکوزی در دست
و اگر اکت چپ به فردا بیدار و درم پیش
بغل چپ به نفوشان بخل بر سر انوشیروان
چپ راست که چپ باشد چشم خوش رسد بیکانه
چپ چپ به نفوشان بیدار و زمانه و نفوشان
بد که بوشش او بخت نام رنج و نوازش رسد بکام
چون به رانته سپردی کمتر رسد بیدار بی رودی

جنب چپ اگر حرکت بر
نمایدش میگویم بعد از ضرر
کمر کسی را بماند چپ
منش از کمر بد و بدید
جانب راست اگر چپ
روی اردغش بد و هر سو
جنب چپ اگر چپ
کردار از غم و دل ای می
چون نمی گاه چپ
نماند کند بسیار کام
چون نمی گاه چپ
ضررها بد کاسی مفهم
کمر کسی بوسه بماند چپ
بکنار اید او را غم
از زبانی دیگر باید مال
باید بدلی بحسن حال
سینه اگر چپ از باز
از غم عیسی باید باز
از نوی را اگر چپ
نخ بند بر خیزد بر سینه

جنب چپ چپ کند کاری
که از آن کار باندش عاری
هر که بوسه چپ ناگهان
کردار طعن بر دمان بزیان
هر که بوسه چپ
صحتی دل چپ لب و بوی
از نوی را اگر چپ
نمود و سوی کشتو بستان
نخستین خانه نموده
باند او بارانده و بوسه
کمر چپ چپ بد و نو
نمیرد باندش بدست
صحتی ناف نموده
نمای و ضرری در این
کمر کسیرا چپ بماند
خونخورد باندش غلام
جنب راست اگر چپ
کام باید دستم برسد
جنب چپ چپ
کردارش قصر عشرت آباد

حالی نماند ای اولوبد بد او در قی اولوبد
 کمر هدی لوانگری بد بدو بسم و سروری بد
 زبیرانو اگر هدی از را دکنی نوزمان بدو لویا
 کمر هدی پشید او بیای فرد و کج خلوت و بیچار
 جانب راست حق هدی از کدو نمان نهد اوان
 جانب چپ هدی روشن هر خوشی باشی دشمن
 بوره را اگر هدی بکند کرد از بهیج ستونند
 چپ هدی دی نماند نیز و یکم سر فرار شود
 هر که بویست راست تقیم باند او و دفرم از زبیر
 کمر هدی چپ نماند کمان کرد او دیم معنی دان
 صتی

صتی نماند چپ راست شاد و خوشی لطف و عیاس
 چپ هدی بکند نماند که لوفته صحرانوفت
 صتی لوانت از عا صتی کوی چپ نماند
 بر کای هر دو در بر کرد در بگاه و لغو زبیر
 صتی پشتی راست کدو کس از او شود شاد
 بالو تر شود خوشی دگر یا بد غنمی ر سحر
 صتی چپ سفر کند نماند کرد از هر کار او در
 پای اولف هدی را بوی شود او خوشی نماند از بهی
 اگر از چپ هدی کند نماند بازاید فری کم و درنی
 هم با کمر هدی شود زمان بویست از نماند

باز آید سید کار بکام یافته راه صرمتو نام
 اگر آتش پای راهی بجهت نیست هیچ شک برقی
 غایبی ابد از نورش باد بر صرمتو نامش
 کمر جلد بری شود بخور هفت بهش نام از نام
 کمر جلد او بیانی بسیار حاصل آید صرمتو نام کار
 کمر جلد بری می باشد لب خردک خلاف ای باشد
 کمر جلد کام دل باید بود شود از تحت خوشتر
 اگر آتش پای امام بجهتند از خدا نام
 لب افراسید و از شد و شد از فضل کمر کار شد
 اگر آتش پای صبر بجهت او رسید و لغو ضر

و بعد

و بری کمر جلد می باشد که باید سید الوعدا
 کمر جلد بری می باشد که باید سید الوعدا
 کمر جلد بری می باشد که باید سید الوعدا
 صدق و طاعت و ناز و نیاز کند از این مرده باز
 اگر آتش پای صبر بجهت او رسید و لغو ضر
 رسته کرد و در زنجیری باشد از تحت خوشتر
 نانی بی را کمر جلد ضرر از نور و صرمتو نام دهد
 نانی بی صبر بجهت نام فری باشد و سید و کام
 نانی دست راست و دست چپ است از ترغیض صرمتو نام
 نانی دست چپ و دست راست کمر دایمی زهر لادخی
 ابد از رخا می برود اندکون لم شود طرب افروز

کند الحار

تمام اضلاع برآید
 پنجم هر روز فصل قدر
 سبب و بی لطف باشد
 که در طبع این کنه را
 بنی ساد مراد حاصل شد
 بر فین نظم مع یل شد

بسم الله الرحمن الرحیم

چون کسی خواهد که التماس و طالع گرداند و مناسبت واقع
 شود باید که در سه روزه رجبی ترک حیوانی خوردن نماید
 و در این ایام صایم باشد و در رجبی دل در هر روزی سبب
 هفتاد یکبار بخواند و در رجبی دوم روزی چهار صله
 بود و در نوبت خواند و در این رجبی از بخورنی که در کوزه
 میشود و آنچه تواند خواند و در رجبی سیم بخورنی سوره
 و از ابتدا تا انتهای قرأت بخورنی باشد و بعد از آن رجبی
 نای خواند اما اعلی مات است که در آن ده مردم خود بخورند
 خوشی و تنگی و اضطرر خواهد دید و امرشایش خواهد نمود
 که چه غوی نای عمل نکند و اگر او را بعد از علوم خرید مال
 دنیا

دنیا کنند ترک نکند و باشد که در رجبی دوم این
 علما را در یکشنبه و اگر در رجبی سوم شود
 بقول اشکانی نکند مضطر بکند و مطیع شود
 و در ماه حاصل شود و در حاجت ارواح و تنجید و تخم
 ستاره هیچ عمل به از این نباشد و خود هم و بی خطر
 است و شروع الاجابت است و بخورنی که در سبیل و در
 و سعد و مندل و عود و قمار و غیره است و کافور
 و مشک و زعفران بخورنی در شهر کرده کشته باشد
 و در هر روز از این مندل بخورنی و هر روز
 صد و سی بار بخواند و مندل چنان است که عود
 شده و در خارج شهر بخورنی یا در هر چه با سوره
 و اگر در رجب دوم باشد روزی بقیله مهر و حکا
 کنند و عجمه در هر روزی خود بخورنی و در آخر ختم
 تا تمام ماه سپیده باشد که جمعی ظاهر گردند و با
 بخت کنند و مطیع می گردند و خاتمی نوی دهند
 و بر آید و بخورنی خواهد که از مندل بیرون آید
 و در رکعت نماز نیکدانه و در هر رکعت بعد از سجده
 اکیلا یا سوره یا مایه الکبری بخواند و چون برود
 ابدی بر نی بصدق نماید تا دوی خاوند نماید و بعد

وبعد از خندل دویم بخوبی بویزد و اگر شکر بخورم و غیره
 نخواهد هر روز و نوبت و به کلد و اگر اوسا
 کاری کلی یا مصلحتی در پیش آید به کفنه یا نصد و
 هشتاد و یک بخواند و هر روز بخواند تا آنکه
 که بر اسبوع ای عدد تمام شود و بخور و سوره
 و از آن جماعت امداد طلبد که امداد کلی باشد و جمع
 امور و این سخن هیچ خطه ندارد و کلی و جزوی آن
 اسانست و صورت مندرج است بسم الله الرحمن
 الرحیم ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض
 فی ستة ايام ثم استوی علی العرش یغنی الذل
 الیها من طلبه حیثا و الشمس و القمر و النجوم تسجد
 بامه الاله الخالق و الامر بنا ربك الله رب العالمین
 فالصافات صفات الخیرات بعد فالنار الذکر
 ان الهکم لو احدثت السموات و الارض و ما بینهما
 و رب المساریر انا ربنا السماء الذی انزلنا من السماء
 و حفظنا من کل شیطان مارد لا تسعوا الی الملأ
 الاعلی و یقلون من کل جایت و هو الله
 و اصبر

و اصبت الامس خطف الخطفه فاطبعه شهاب
 ثاقب فاستغفیرهم الله استغفیرا من خلقنا
 انا خلقناهم من طینی لا ذی یاقومنا حیو
 حی الله و انوبه تغفر لکم ذنوبکم و یحییکم من بعد
 الیم یفتحنا ابواب السماء بماء من السماء و یخرجنا من الارض
 عیوننا فالتقاء الماء علی امر قدیر یا معش الخلق
 لیکن ان استطعتم ان تنقلوا من اقطار السموات
 و الارض فغانفوا الا یصدقون الا بسلطان اد
 لای انه اسمع لقرین الخلق فقالوا انا سمعنا ربنا
 یحییهم الی الشریک فامنا به و فی شریک ربنا
 احدا و انه تعالی حیثما ما احدثنا حاجه و لا
 و کذا و انه کان یقول یغنی هذا حاجتنا علی الله
 سنططا اذ اجاء بمراقبه تاخره

در کمالش کارها دفعه درین و دفعه در
 و توانگری و دفع فقر و درین بدایه در کمال
 هر روز و درین برسان حال دست تن که حال خود
 در و منده باشد و فقط کشته باین و در و تن
 نما بدین ملت بکشد و بکشد و بعد و کبر که کجا

هفت هزار نصد و بیست و یک عدد است تا نما
رساند هر روز چهار صد و چهل و دو وقت
بخواند ابواب فتوحات برده آن کاه کرده کرد
و نعم متواتر با آن رسد و هیچ کس خجاست نکند
و عدد و سیطان بیک مجلس هشتصد و هفتاد
نوبت نه بار است و با بعد صغیر و در کند و هر
روز بعد از نماز صبح بکوبت بخواند و بعد از آن
نکند نماز را ملاک کرده و نوبت بخواند و اگر
بلدی حین شک و خطا باشد بخونیا الله و یک
کس با آن و در قیام تواند نمود و می خواند نه هفتاد
خبر و برکت بر آن طلب کند و اگر سالی نخط شود
هر صبح و شام بکوبت بخواند از آن است محفوظ باشد
و جمع غلام باید و اگر در رستی هر روز بکوبت
بخواند از آن است محفوظ باشد و جمع غلام باید
فوانک شود و اگر در شب حجه که اول ماه بود
بسیویک بخواند به نیت که در آن شب کساید و یک
وقت در آن رسد و اگر بعد از آن تمام ختم ایستاد
بر کاهده هر روز نویسد و با خود دارد و در وقت

مستقیم

مستقیم ماند و هر روز سعات زیاده شود و خوا
بیش است بفریت که خواهد مجرب است بسم الله الرحمن
الرحیم و بعد قال عسی ابن مریم اللهم ربنا ازلنا
ما ائدک من السماء و لکن لنا عید الا و لنا و اخرنا و ایتنا
منک و ازلنا و انت خیر الرازقین و لقد مکالم
فی الامرین و جعلناکم فیها معاش قلیل اما لکن
و الا لکن مددناکم هم و القینا فیها من و ایتنا
و یما من کل شیء موزون و جعلناکم فیها معاش
و من لکن له لیزن و ان من شیء الا عندنا خزائنه
و ما ننزله الا بقدر معلوم الحمد لله الذی
اوتی علی عبد الکتاب و لم یجعل له عوجا فیما لزم
ما سئل بل من لدنه و یس المؤمنین الذین لکن
الصالحات ان لکن احسن ما لکن فیها الباق
کل من یس فی تصورات یسعون من اصحاب الصراط
السوی و من اصحاب المیزان الله ازل من السماء
ما و فصر الامر من محض ان الله الطیف خیر ان الله
هو الکرم ان و الفوق السی و من یس الله یس لکن
خرجا و برزده من حیث لا یحسب و من یس کل علی الله

مشرب

فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ
قَدْرًا الْبُخْفُورُ وَسَعِدَةُ مِنْ سَعِينَةٍ وَمِنْ قَدَرٍ عَلَيْهِ
مَرْفُوعَةٌ فَلْيَنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا
أَلَا مَا آتَاهَا سَجْعَلُ اللَّهُ لَعَدَّ غَيْرُ سِرًّا كَلَّا إِنْ كُنَّا
أَلَّا تَرَارُ لَوْ عَلَيْنَا وَمَا أَكْذَرُكَ مَا عَلَيْنَا كَاتِبٌ
صَرْفُومٌ لِنَهْدِ الْمَقْرُونِ

در دفع دشمنان و جسود
و مورد بان و معهود شدن اعادی و رام شدن
مورد بان بان بندها بر جلود خوانند بعد کبر که
د و هر ارود و نیست و بجا سه عدد است و
نصف کد بفر اما اگر بدین عدد بر جلود اسوا
ند خوانند بدهد بجا هر روز این ختم با تمام مر سیا
ند هر روز و چهل و یکا مرود در هر جمعه چهل و یکا
و سر روز آخر بجا با مرود و خواهد بیک مجلس
عدد و سیط خواند که یکصد و پنجاه بار است
و عدد صغیر هفت بار و خاتم ده نوبت است
و خاتم خاتم یکا مرود که بدین او مراد قیام

نماز

نماز دشمن معهود کرد اما عدد کبر و سیط مذکور
شد خاتم و هر روز و هر یکست که بخواند دشمن معهود
باهل است شود و قاتی آن مظهر باید و دیگر هیچکس
بان دشمنی نکند و حقیر و قی در سفری بود و حی
حرامی را که رفتن و آنچه با من بود و رفتن و قصد
من کرد و مصحف خلیل را بشم خواستم که بر ختم
و در رکعت نماز گزارم و از انسان معهود بودم نما
بگذاردم و مصحف بگذارم و ایستی که در این آیات
منجیع است بر ما استخوان خوردن کردم که حی
حاضر کشند یا سان ابلق سوار و عوامها سفید
و حایهای سبز پوشید و هر موضع که سم است
ایشان مرید شتر کشی و آب روان پیدا شدی
و انتم که ایشان فرشتگانند و بیعی ما و بن ها
فرست و ان بد بخانه را بکان بکان هلاک
کردند و مل گفتند ای نظر علی خون نرسد ظلم
چینی کسان گرفتار شدی یا ندست خصم
نماز کردیدی این و در جوان و هر یک از آنها

تعلیم کن برای هر غم و مهمی که در خلایق
حق عدو و ربا و بدکار و غصه و توان
هر که این او را بخواند خلایق شود و این
کرد و هر که این او را بخواند از جمله بد
کودرات نجات یابد و حق تعالی همه را محبت
عجها و همه را جردی و کلی و کارها مشکل
و دشمنان قوی می کند و هر روز بخواند
یا فرم و اگر خواهد که از نظر دشمنان پنهان
شود چون خصم را از دور بیند بکمال
مراه رود و این او را در ابتدا کند و
بر خورد و دشمن او را نه بیند و معهود
کرد و در برای معهود اعدا و دشمن
عیان و پنهان کند و در میان خود
و پشت بجانب شمال کند و این او را در
خواند بعد بخاتم البیان خصم فنا گردد
و اگر لشکری عظیم روی پنهان دارد و خوا
هد که آن شهر را محصور کند و انعام ختم

صلوات

میست بگرد و از چهار راه و چهار قبر بگذرد و از چهار راه
میگوید و در هر حال بر داند و این امانت هفت
با هر راه ختم بخواند و بجانب لشکر یا شمشیر طلوع
افتاب البدر می کند و در حقیر طالعی عجیب است که
که علی الصبح انتقام کند و حقیر در این هفت
مرتب خوند و صبح که شد خجاست که فرم و این
در راهی بر ملک اصفهان می فرستد و در وقت
طالع را در راه دیدم که در بی قصد من می آمد و
بسیار دینار آن عجمی بود و شروع در خوردن
کردم بگرد و بعد از آن او را در وقت دیگر که مرا دید
بعد و بعد من شروع کرد و بودم مرا در بر گرفت
و خجتم کرد و بمن مرا می جلد گرفت کرد و خواست
این امانت بسیار هست و من مختصر کردم اما این لیکن
الله الرحمن الرحیم و از اخذنا مینا انکم و رفعا و فکم
الطوبی خدا و ما اقیماکم بقوم و اسمعوا فالوسحنا
و عینا و امیر و فلو طوبی الخ لکفر محمد قل یسین
ما یامرکم به ایمانکم ان کنتم مؤمنی امیر رسول

عما انزل اليه من ربه والمؤمن كل آمن بالله
وعلى كنهه وكنته ورسوله لا نفرق بين أحد من
رسوله وقالوا سمعنا وأطعنا غفرنا لك ما والبط
المصر لا تكلف الله نفسا الا وسعها لهما ما كتب
وعلمها ما اكتسبت ربنا لا يؤخذنا ان سبنا اولا
خطانا ربنا ولا نخلنا مالا طاقه لنا به واعف عنا
واعفر لنا وارحمنا انت مولانا انصرنا على القوم
الكافرين واعصو بحمل الله جيعا ولا تقواواذ
كروا نعمت الله عليكم اذ كنتم اعداء فآلف بين قلوبكم
فاصبحتم بعهته اخوانا وكنتم على شفا حرة من
النار فلاقاكم منها كذا لا ينبغي الله لكم ان انه
لعلكم تهتدون قل اسر ايتم ان لهذا الله معكم وايضا
مركم وختم على قلوبكم من الله غير الله بانكم به انتم
كيف تضرنا لايات ثم هم يصلحون ان يستغيثون
بكم يا سجناء بكم اني مدكم بالفت من الملائكة من

مغنى

وفى ما جعله الله الا بشرى ولن تطيق
قلوبكم وما النصر الا من عند الله ان الله عزيز
حكيم وعنت المؤمن للمع الصوم ومدحهم من كل
ظلمة ولا هم فيها محضناه ونداء الامم لنا
كان له من ثمة مضمونه من ذن الله وما كان
من المنصرون وجعلنا من بين الامم مسلما ومن
خلفهم سلما فاعشينا هذه الامم لا يصرون سلما
قولا من رب الرحيم اقرب السامع والسمع الله
وان يردا اليه تعرضوا ويقولون سمعنا
ولكنوا واسمعوا هو اهدى وكل امر مستقر ولقد
حاشا من الامم امانه من حكمة بالغة
فانقضى النصر منول منهم يوم يدع الله الى الحق
تكم حشوا ايصارهم غير حون من الامم اسن
كلهم حاد فطعنهم طبعهم الى الله بهول الكا
مرفق هذا يوم عير كذبت قلوبهم يوم نوح تكذب
يواعبدنا فقالوا اعجبون فاذ وجرد عامر

انی مغلوب یانصر فتحنا ابواب السماء لها منصر
وغيرنا الارض عیونا فالقی الماء علی اممک من

انا امام محمد بنی و مر و بیت که حضرت
رسالت بنیاد فرمودند که سوره تسبیح خوانی بسیار دارد
اولا اگر هفت نوبت بخواند بر سنگ آساید بدست نهران
خدا تنبای بایستد و اگر با صد و بیست و نوبت خوانی و از آن آب
و صومال شود و هر کس نماز کند و هر کس سوره
تسبیح بخوانی اگر تمام عالم را آب کرده امی برسد و اگر
هفت بار بخوانی و بر آید می و بگوئی که ملاک سلطان
بود یک من بیاض در حال حاضر کردند و اگر این سوره
را هفت بار بخوانی بعد از آن بر کاغذ یا کتبه یا بر سنگ
نویسی و روی سوی قبله کنی و هفت بار بخوانی
و آنکه کاغذ را بر گردن بندد عجب حاجتی که بخواهد
راست نیاید و اگر این سوره را نوشته در محرم
گیرد و بر آید روی راست خود بگذارد و دستهایش
و غیره منتهی کرد و اگر خواند که در آن دهان بگذارد
ایه سوره را بر چهارونامه و فلان بخواند هر وقت
بدر

با این بار بنام دشمنی و در پیش بر سرای دشمن
دفع کن و آن ان بسته شود که هیچ نوع گشاده نگردد

و اگر این سوره را بعد از نماز یکبار بخواند کفایت
هفتاد سال نماز باشد و اگر خواند که عجب
کسی بگوید بدی آید و کفر که خدا بگوید و این
سوره را یکبار بخوان و بدی و خاک بدم و آن
خاک را کل سازد و بر دوازده خانه آنکس نوبت بخت
آنکس بسته شود که هرگز گشاده نشود و اگر خواند
کسر از عشق خود در بواند ساری چنانکه در نو بکار
قرار بگیرد بر چهار نوبت این سوره را
چهار بار بخوان و بر آن سنگ بگذارد و آن سنگ
بر سر خانه بگذارد که هر کس در سر در آن ایستد
کن و در برون جام بنزد آفتی بود برسد و باید
که بر سر در آن با بستر بیدار باشد و شکسته
و در برون آید و سنگ بر برون برون آید
ولا ایمن آید که هلاک شود از عشق و این حجر
است و اگر خوانی که در بخت و دولت بر تو گذارد شود

رو حرکت نماز بگذارد و هر رکعتی فاتحه بگوید
و سوره تسن بگوید و این نماز را سه روز سه شب
و پنجشنبه و جمعه بگذارد و هر رخت و عزت بر تو گذارد
شود و اگر خواهی بدان که و کسی در شنبه افکنی
بر آن کرده این سوره را سه بار بخواند و هر
ده تا بخورد هرگز نکند بکشد و نه بکشد و اگر خوا
هی که کسی اهل آن کنی بیا بر یک خشت خام و پیش
خود بنده و صد و یکبار سوره تسن بخواند و هر
که تمام میشود خطی بر آن بکشد و خون تمام شود
بک خیاره بماند و این خشت را در زیر آستانه بنهد
تمام کن و بعد از آن خشت را بر حوض انداز خون
آن خشت فرویزد و شصت اهل آن شود و اگر این
سوره را عیشت عاید بخانی بسوی یکبار آن عاید
بر حال حاضر کرده و اگر این سوره را بکشد
بنویسی و هر موم گیری و بر تازی بنویسی عیاید
ها بیتی و اگر این سوره را هفتاد بار هفتاد
بار بخوانی جهان بود که هفتاد بار ختم قرآن کرد

باشی

باشی و اگر خواهی که عیدشان کنی سه کرده هر کرده
تاتی یکبار این سوره بخواند و سه بار خواند
آن تا خود رفت کن و تاتی بست کرده و اگر
خواهی که بر امهران خود کنی بر جملوبند شد
سوره جملوبیکار این سوره را بخواند و آن
سوره تسن هفتاد بار و هر رخت و عزت بر تو
موم استوار کن و هر که با کرم تنهان کن
تا عیاید بیتی که بر آن بود که بر او کرده و باید
که دو و بیرون او می و اگر خواهی بی تمام
نکند این سوره را جمل و هفتاد بار هفتاد
رسمان بخواند و هر رخت و عزت بر تو
و موم هر کن و هر خانه تا بر آن کنی مطیع
تو گردد و هر رخت و عزت بر تو
به بدی و با و هر رخت و عزت بر تو
و هر رخت و عزت بر تو سوره بخواند و آن
خاک را کل کن و آن کل را در نوامر خانه
نکند و آن با و هر رخت و عزت بر تو
کو کشته نکرده و اگر خواهی که خلق را

در خصوص اندازی جان این سوره را بر سر مخفی
و بر آن بدم و نام مرد مرا یاد کن و آن مختار بر میان
البتان انداز است و خند عظیم بر میان البتات
ابتد و بر حالت انداختن این استراحت
خوان لعل کان ساری مسا که هم از خلاص
خندان عن تهمین و شال کلوا من فقر و
نک شکر اله بملک طیبه و بر عفو و اگر
این سوره را و در حق هفت بار بخواند و در
بر روی فراخ کرد و اگر یک بار بر مطامع خوانی
ویدی امتناع دارد بخزند و اگر خواهی رخی
در کاج خود در روی ما ورد و مغربا و
و هفت بار این سوره را بخوان و بر آن بدم
و بر سر مخفی بر آن دم و در هر وقت سبب شریک
یا آنرا شریک با ویز و بوی خوش در زیر
این سوره بشت آن زن در کاج تو نماید
و اگر خواهی کبر عاشق و مبتلا و خود کردانی

بیت اول از هفت قرکه خال و با این سوره را
خوان و در هر طعانی یک مثال آن اندازی و در
دهی تا بخورد از عشق تو و توان کرد و اگر
مرد بر این باشد و هیچ گونه سحر کساده نکند
حوت ۷ مرد این سوره را بکل آب و در غفران تو
و بخورد در حال کساده کرد و در علتها جان و
کرد و اگر کسی نذر بست باشد باید که در
جمع بعد از نماز که خای محمل و یکبار خواند
و بعد از آن صلوات بر رسول الله و سید خواجه
مهری آنرا فراخ کرد و اگر این سوره را
کرده نان و سبکها چشم دهد تا بخورد
مان نذر که مایه در کفن جدا شود و البته سفا
مریت افتد و اگر خواهی مبارک و در کفن
آنکس که کبر عاشق خود کنی خوان این را تا اثر
سوره در بر و بکشت بشود از نماز یا ملا در
به نوبت و در میان الشی اندازد نام آن و ما در

و تمام خود و ما در خود جهان عاشق شود که اگر
بک ساعت بقرانه بندد و نوانه شود و آن است
و ضرب اینا ضل و سنی خلقه قال من عجب العظام
و سیم تلحی هلا لای الشاهها اول مرة وهو کل
خلق علیهم السلام دل و حاک فلان ما بر حجت فلان ای
فلان حق ایاک بقصد ایاک تسقین و اگر کثیر
مهمی بلب اینای سور و در جهلو کما بحواله
و بر و آتی دیگر هفتاد و پنج بار اینان موصوف
بیاورد و شود و اگر کسی ای سور در احوال
و بر عصا و نوید که کند و استوی و بخورد و بر
در روی قوتی پیدا شود که هر چه خواهد
شود و فراموش نکند و اگر نوید و بر و بر خشی
بند و نه میان با و هم افقی با با نرسد و نه
خانه که این سور باشد و نوید و بر که آن
خانه بکند و اگر که بر این سور ای
سور در احوال و در عفت و نوید و بر
که و بر اینا نوازان و بر خود ما که
بر باقی

۱۹
بر باد روی راست بندد و خون بسوهر خود در سد البه
فرماند شود و این سور در هر شی که خواهد بود
است و اگر هر روز بعد از نماز صبح بخواند و هر چه
در روی جمع کرد و در هیچ ابیدی بوی نرسد و الله
اعلم
اگر صریقی بر این باشد بحرام در طبر و حانی
افله که گفته اند که در دعوی مرزبان و آن
بخون کند و مراد از این بخون و جناه نرسد
که و بکند و بکند در هر که و اسرار بیاید شدن
که معنی هر کوشش با شرب هر شی بیاید شدن
عزت از آن صلح شود و خون خضه کا و بر سبزه
خدا کرده نیم فعال اینا با شرب هر شی بیاید شدن
صلح شود و جاع آن شود و خون خضه کرا
بمیل از طریق نامید از طلوع غروب که در سبزه
مست کند که افان و نه بندد هر شی که از آن
خود و صفت از مرغان و قطع شود و آن شود
و خون سیم و بر اینا بندد و لا تعالی
سازد هر شی که از آن بکند و نوشد با بد

تا یک سال قطع نخودان از شرک شود و جود و دود
 نباشد و دو سال جهان باشد و هکذا و اینها از
 زانند بسیار کاراید و جود در مقصد از کرم
 سرخ چنان شد که انوک نماند و همی می شود این
 حاصل گردد و یکم و نیم جان با نیم جوف و شاد و خوش
 با این هفتی که استی کند طالب حرام گردد
 و جود موی سر که از شانه فروخته و نیز سوزانند
 و مردا حلیله را با خاکستران مالیدن با هفتی حرام
 کند و بکری تا در هر شب شربان نباشد و این
 لغز آن بکری بدهد و در صوم الحیوان
 مذکور است که جود مردا حلیله را بخون سفیه
 بری عشت با هفتی که ماست نماید بکری تا در
 به جماعت آن بکرم و آن زبانه بکری اند بکرم
 و در اسرار الاطباء مذکور است که جود
 قفص خوش را بوجه کشت الوده ماست شرب نماید
 اجدی با شرب مقاربت نتواند کرد

سر هب و جعفر طوسی منقول است که جود
 زبان صقلع سبز را در جوی خواب در هر روز
 ملین کند و زنده باقی است و اینها از جوی
 صقلع کسانان زنی می خورد که به بیان کند

نشره ای که سر ابره نال تولید و در دهنه بگذرد
 اگر در دهنه در کلوایان بماند با قرا راید
 ۱۸۱۱ ۱۸۱۱ ۱۸۱۱ ۱۸۱۱
 ۱۸۱۱ ۱۸۱۱ ۱۸۱۱ ۱۸۱۱

اخصار که در این آب بدین طریقی نوشته در میان
 بماند و در اندک اوقات ببرد و نام آن کشک در میان بپزد

در جعفر
 ۱۸۱۱ ۱۸۱۱ ۱۸۱۱ ۱۸۱۱
 ۱۸۱۱ ۱۸۱۱ ۱۸۱۱ ۱۸۱۱

الحمد لله الذي لا يقدره فاعلم به
 من الوفاء وفيه لا يفر فاعلم به

انروا انك لا تعلمون
 من الوفاء وفيه لا يفر فاعلم به
 من الوفاء وفيه لا يفر فاعلم به

بک مانند غایب زنده و لیکن مرصی است و غایب مرصی
 و خوف موت دارد سه دلالت میکند بر اینکه غایب
 مرده باشد چهار میباید که در عرض راه باشد لیکن
 بخت طحی صاف باجه و دیگر تصدیق میکند پنج احوال
 در نهایت خوبی و خوش حالی است و در عیبی نیست
 میکند و شدن بخت و سلامت متوجه منزل خداست و در
 این روزی خواهد رسید هفت می باید که مقتول یا
 دیگر گرفتار شده باشد و الله اعلم

کف در گرفته باشند قطره قطره بر روی سنگ بسایند تا وقت
که سنگ بالا باشد زیرین چسبیده مانع انفصال گردد پس قطره
قطره آب ابله صاف بقدر روان شدن در او ریخته استعمال
نمایند و باید باب ابله انقدر روان کند چو چغندر باد
باید زماخت و الله اعلم

الفرج في الفرج المرفوع والباض وجمع القشر زق وتسير على
قص كمواع راي طانة خدر وكسب القص بك تجعد في فوق الكبة
زبد الرطبان الزراع بخدر لآم ماء احمر فاجعد منه في قعر
و جمع القشر على رما وحار و اجعد في الزراع مغطا و يطبخها
فان المرثي يتحد على سخونة النار مثل الماء في الزراع ويصير اصغر
احمر ابق لا تقل له فاطح به الماء الرقيق فانه يعقه منظره
من الغضبه وفي آخر الاثر فاني منه درهم على شيطان درهم رهبره

طریقه استخراج ابجد
 بعد از خل اربعه بکیر و تمثیل آن باین روش میباشد اسم محمد صادق
 م ح م د ص ا د ق د ر ه ن د ح ک ا ت د ا م د ی ا ن ه خ ل
 کبیر ۱۲۴۳ مدخل وسط مجموعی ۱۴۱۱ مدخل وسط وسط
 ۱۱ مدخل صغیر ۲ پس خود تا سوال را حباب کردیم ۲۰۵ بود
 بسط معروف کردیم که شد نقاط سوال را حباب کردیم
 ده بود بسط معروف کردیم شد مل با ز شمر در حروف و نقاط
 و معروف برین این است که بعد از استخراج مطالب حرفها سوال
 را با این حرف یاخته که از عدد حرف سوال و نقاط و استخراج
 جمع کنیم همچنین حرفها سوال را جواب را در عدد حرف و نقاط
 شمرده اگر حرف سوال و حرف تا خاجه متوجه در حروف
 با جواب مطابق است صحیح و الا غلط واقع است مدخل اربعه را
 بحروف بریم این شد دم مرغ ح ک ق ای ب پس این

۸۲
 حروف را زبده ساکن دیم بدستور حروف بدین شد
 دال می مرغی ح ا ک ا ق ف ال ف ی
 با د ک پس از این حرف و تا مستحصل کنیم بدین
 از برای حرف صغیر و از برای سطر خانه مثل قول عامل حرف
 اول تساجر و بود حرف تا تساجر حرف ثالث نشاء
 سطر بود حرف را با تساجر پس مستحصل مستخرج
 جمع حروف این است و فن فن غ ط ظ د ص د خ
 ر س ن ط ح اض ا ت ت ه س م ت م ق
 س ع م پس این حرف و فرایطه کنیم این شد
 ر ل د ن م م م م م ی و ا م ت س ل س
 ح ح ق ا د ح د ه ا ب د پس این حرف و فرایطه
 لکیر مضمون کردیم این شد در ب ل ا ر ه ن د
 م ح م د ص ا د ق م ح ی ح و س ا ل م ا س

مجموعه معارف مردم سار و سار و سار و سار

حکایت نامه دانشمندان آن کفر و عجز

همه با طریقت کفر و عجز

پیش از آنکه بر ما توفیق دارد در معارف
که ما را از خود و خداوند و ماله و حق

۱۱۱۴ ۱۱۱۴ ۱۱۱۴ ۱۱۱۴ ۱۱۱۴ ۱۱۱۴ ۱۱۱۴ ۱۱۱۴ ۱۱۱۴ ۱۱۱۴

نوع دیگر هر کس این غایت را در کفر خود بزند اگر نبرد درین
صفت نامه باشد نشود

۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱

اب تر با پیمانه ازین رسم را با یاد می کشند توفیق معارف
سم سب و اخلاص که یک مقام ضرر و اخلاص که میان کاسین
و مسی و قاف و هر چه در او آورد و سلا که میان بطمه برود و نشسته
بالا را در زود را بالا برده تا نشسته اب شوخ و زبانش برین
نشسته را در سرش بردارد و خورد و سم سب با قمر الطعم

کنه نام است قاعده سم سب هر که این قاف و زوره است
معرف سم سب معارف سلا که کنه است
در کاسی کند در میان کفر و عجز

معارف برده روح برده را با شکار و میان نایب بیدار دارد
چهار مقام
بر سر زشت برین زندم بود و آن قنوه تا با توفیق شگفت
بردارد و باورد و کاسه نقف معارف برده را برود و زخم

بیاورد و سم سب یک بار صمد بدارد و در میان کاسه و نشسته
براده و معارف را برین بالا رسم همان کاسه و رسم و در او دارد
و کاسه دیگر را بالا بران گذارد و شد و وصل کند چو بر کاسه
رخنه زیر کاسه از بالا هم بقدر کاسه کاسه را پیش از بیدار کاسه
صح بردارد اگر میند سم سب است و بسته است به خوب و با کاسه

و براده معارف را با هم صلا که کند و اگر هم سم سب زشت زبانه خورده است
و در کاسه ممنوع با هم شده است عید ندارد و بار صلا که کند
بیاورد و سم سب معارف نقف یک مقام صوم کسب و عزم
لا اله الا الله را با توفیق بکند و نه مقام طوطی را هم با لاس کسب و عزم
از زود را بالا بران گذارد و به معارف متعلق بر سر لاس کسب و عزم

بسم الله الرحمن الرحيم

سوال وجود بجز را این دایره در مجموع لطیف
گویند استخراج شود و در ترتیب در این که در این
پنهان نموده و جمع اعداد و حروف در این دایره مندرج است
از عالمی و محسوس و محسوس و محسوس و محسوس و محسوس
و مجموع این حروف ۱۰۵ عدد است و طریقه آنست که چون
خواهیم که مستحصله کنیم پس بفرمایید که دایره ای بکشید و دارد
گرفته شده نماید و عوارض را نوشته است و در این که در این
رنگ کردیم و باز در این که در این که در این که در این
وسط وسط قرار داد و این جمع خود را در دایره بیرون کشید
و بزرگتر کرد و این بر حروف و در این که در این که در این
صورت و نمودار که در این که در این که در این که در این